



سر دبیر: مینو همتی

Editor-in-chief: Mino Hemati

Email: minohemati@gmail.com

مدیر مسئول: شراره رضایی

Email: sharahrezaei.p@gmail.com

Managing editor: Sharareh Rezaei

عناوین

- دردنامه "زن" های در تبعید- آزاده شیرازی 14
- نگاهی واقع بینانه به جایگاه زن در ایران اسلامزده- 14
- شاهین کاظمی 14
- ظلمی که بر زنان ایرانی می رود- مرضیه آدمی 15
- بهارستان را موربانه زده/ به خاک هم بنشیند فرقی نمی کند- 2
- مزگانه حاصلی 16
- زنگ خطر! باری کودکانه اعدام 5
- یاد از زندانیان سیاسی اعدام شده در تابستان 1367 6
- سیروان فتاحی 17
- پدیده خودکشی زنان و دختران- فریبا رشیدی 7
- زنی از دیار دور- دنیا کامکار 9
- مردم من پناهنده آبهای آزاد می شوند- مزگان حاصلی 11
- گزارشی از سازمان رهایی زن- استکھلم همراه با عکس " 12
- فستیوال سالانه پراید" - زیار همت 22
- صفحه جامعه شناسی: افزایش همسرکشی در ایران 23
- صفحه خبری 13
- 25
- تلفن تماس با نمایندگان سازمان و زمان پخش و فرکانس برنامه
- عروسی مرگبار دختر یمنی در شب زفاف
- وضعیت خانواده های کارگری در ایران- بهرنگ زندی
- نمایش مستند "دوبرادر" اثر یوسف اکرامی
- اطلاعیه حامیان مادران پارک لاله از جنبش مادران علیه اعدام 6
- برگزاری همایش در مریوانی "ناموس و خشونت علیه زنان" 7
- پروین ذبیحی
- تالیپست ونانوایی / به حسام سلامت- ایلنار جمشیدی 9
- اسناد محمد آنگونه که من می شناختم- حمیله ندایی 11
- برای کدامین گوش، چشم و دست، آیا فریاد رسی هست؟ 12
- میترا پورشجری
- نگذارید همسرم بهنام ابراهیم زاده را به زندان برگردانند- 13
- زبیده حاجی زاده

باتوجه به اینکه نظراتی در سطح جامعه مطرح میشوند که نیازمند پاسخگوئی و حلاجی در برخورد آزادانه عقاید دارد و بعضا این نظرات مغایر با اهداف و سیاستهای رهائی زن نیز هستند، اینگونه نظرات در "ستون آزاد" منتشر میشود و در همینجا از فعالین حقوق زنان و بخصوص فعالین رهائی زن میخواهیم تا در پاسخگوئی به این نظرات کوشا باشند.

مینو همتی

با نشریه رهایی زن همکاری کنید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی و..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را به

Markazi@RahaiZan.org

آدرس ایمیل زیر ارسال کنید.

سال و 30 سال هستند که طبقه کارگر را تشکیل می دهند حالا همراه با افراد و خانواده هایشان شامل این میانگین می شوند. به همین دلیل مشخص ما نمی توانیم با قاطعیت و با توجه به آمارهای رسمی یک مدلی ارائه بدیم که بگیم این تعداد کارگر در ایران زن هستند و این تعداد کارگر در ایران مرد هستند.

رهائی زن: چه درصدی از کارگران جوان از خانواده های کارگری عمدتا بخاستند و چه میزانی عمدتا به دلیل بحران اقتصادی از طبقات متوسط به صفوف طبقه کارگر بالاچار رانده شدند؟

بهرنگ زندگی: باز هم به نظر من نمی شه دقیق به این سوال پاسخ داد ولی خب، اگر ما بیائیم و بر اساس مدل دهک های سرمایه داری که هر ساله آن را در بودجه بندی و در آمارهای رسمی ارائه می دهد صحبت کنیم باز هم بر اساس همین مدل هم به یک نتیجه قطعی نخواهیم رسید، ولی به طور یقین می توان گفت با توجه به تولد بخش عظیمی از فرزندان طبقه کارگر و تثبیت انباشت سرمایه به خصوص در دوران نئولیبرالیستی که هر سال هم در ایران تجربه می شود، بخش عظیمی از طبقه کارگر در همان طبقه ای متولد می شوند و در همان طبقه هم می میرند، ولی یک چیزی را که من می توانم در مورد همین مساله اشاره کنم این است که در این 10 سال به خصوص با تثبیت و روند انباشت سرمایه در ایران، با تشدید شدن سیاست های نئولیبرالیستی، به خصوص در دوران دولت دهم با خصوصی

کند و این نه تنها در ایران بلکه در تمامی کشورهایی که انباشت سرمایه در آن صورت می گیرد، عموماً در کشورهای سرمایه داری، این آمارها وجود ندارد به صورت رسمی و به صورت تفکیک شده. ببینید از سال 1388، اون چیزی که در مرکز ملی آمار ایران منتشر می شه، آماری هست که در مورد کارگران شاغل و بیمه شده وجود دارد، در مورد استخدام های رسمی وجود دارد که تعداد آن در این آمار تا سال 1390، 24 میلیون و پانصد هزار نفر می باشد. ما اگر تعداد افراد خانوار را در مناطق شهری برشماریم و مناطق روستایی را از این آمار که 4.3 هست در نظر بگیریم چیزی حدود 40 میلیون نفر مزدبگیر و کارگر در ایران همراه با خانواده هایشان ما در ایران داریم، که کار مزدی می کنند و با قانون کار جمهوری اسلامی ایران که ماده یک آن تعریفش را از کارگر کسی می داند که زیر نظر کارفرما است و بابت کاری که انجام می دهد مزد دریافت می کند، ما با این آمار سروکار داریم. ولی خب نسبت جنسی که در ایران 102 اعلام شده است یعنی در مقابل هر 102 نفر مرد 100 زن وجود دارد، این را ما نمی توانیم به صورت مطلق به جمعیت شاغل در ایران نسبت بدهیم، چون با پیچیدگی های زیادی روبه رو خواهد شد، ما باید کارگران زن و کارگران مرد را در این آمار تفکیک کنیم، که آمار تفکیکی متأسفانه در این مورد وجود ندارد. در مورد نسبت سنی، یعنی میانگین سنی که وجود داره این باز هم به جمعیت کل برمی گردد، که بر هر حال با توجه به هرم سنی جمعیت و این آما که خب من در موردش صحبت کردم می توانم گفت که بیشتر جمعیت شاغل در ایران، افرادی بین 1

کار از جمله کارگاه های کوچک که هیچ گونه آمار رسمی در مورد اون کارها وجود نداشت و زیادتی نیز تلاش شد تا ارتباطاتی با کارگرانی که عمدتاً در این کارگاه ها کار می کردند و

جزوه ها و نوشته های متعددی را در مورد همین مساله نوشتم در اون دوران که به دلیل فضای موجود در ایران هیچ گاه مجال این نشد که این نوشته ها منتشر شود. فعالیت های من متمرکز بود بر روی کارگاه های کوچک و کارگرانی که، به خصوص کارگران حمل و نقل، کارگرانی که در آمارهای رسمی هیچ گونه آماری در مورد آنها وجود ندارد.

رهائی زن: در مورد شرایط کار و مبارزات طبقه کارگر برنامه های متنوعی وجود دارد، ما در این گفت و گو علاقه مند موشکافی در مورد وضعیت معیشتی خانواده های کارگری از همسران گرفته تا فرزندان آن ها و سالمندان هستیم، در وهله اول مایلیم در مورد میانگین سنی خانواده های کارگری و تعداد فرزندان آن ها، میزان تحصیلات، تخصص حرفه ای کارگران زن و مرد مطلع بشیم بفرمایید.

بهرنگ زندگی: متأسفانه بورژوازی، در کلیت سیستمش هیچ وقت، نمیدان این آمارها را به صورت رسمی و به صورت تفکیک شده و جزئی منتشر



وضعیت خانواده های کارگری در ایران

بهرنگ زندگی

مدت هاست قصد داریم به وضعیت معیشتی و اجتماعی خانواده های کارگری بپردازیم، خوشبختانه یک فرصتی به دست آمده است که با یکی از فعالین کارگری جوان که اخیراً از کشور خارج شده و طبیعتاً تماس با وی آسانتر گشته به گفتگو بنشینیم. **بهرنگ زندگی** با سلام و خوش آمدگویی

رهائی زن: بهرنگ زندگی قبل از اینکه وارد اصل سوالات بشیم، لطف کنید مقدمتاً بگوید که فعالیت های کارگری تون رو کی آغاز کردید؟ به اختصار از فعالیت هایتان توضیح بدید؟

بهرنگ زندگی: من فعالیت کارگری ام را از سال 88 در شورای برگزاری اول ماه می سنندج شروع کردم در همکاری با "کارگران اخراجی و بیکار" که اون زمان به "اتحادیه آزاد کارگران ایران" شیفت نکرده بود و همچنین "کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری" بود و بعد از اون فعالیت های من به صورت متمرکز در تهران به صورت مستقل و پیگیری پژوهش های کارگری دنبال می شد در محیط های مختلف

داشته باشید نه تنها در مورد زنان کارگر به طور کلی مهدکودک در ایران از زیر نظر آموزش و پرورش خارج می شود و تحت نظارت بهزیستی قرار می گیرد و مهدکودک های فعلی با هزینه های بسیار بالا برای نگذاشتن کودک در ماه چیزی حدود میانگین 100 تا 150 هزار تومان پول می گیرند که به هیچ عنوان با درآمدی که زنان کارگر دارند همخوانی ندارد یعنی اگر این سازمان ها و مراکز در مورد نگهداری کودکان هم وجود داشته باشد به دلیل رایگان نبودن آن ها و به دلیل اینکه پول زیادی بابت خدماتشان می گیرند با درآمد کارگران زن همخوانی ندارد و به همین دلیل من شاهد صحنه هایی بودم که این کودکان در محیط کار و خارج از کارگاه ها تا ساعاتی که مادرانشان کارشان تمام می شد مجبور بودند در بیرون بازی کنند و خود کارفرما هم اجازه ورود این کودکان را به کارگاه نمی داد. به هر حال این مساله به طور قطع در مورد تمام زنان کارگر وجود دارد که هیچ نهاد حمایتی و هیچ مهدکودکی که بتواند از این کودکان نگهداری کند به دلیل هزینه های بالای آن وجود ندارد.

رهائی زن: آیا مبارزه زنان برای کسب دستمزد برابر در مقابل کار برابر مورد حمایت کارگران مرد که در واقع شریک زندگی این زنان هستند وجود دارد؟

بهرنگ زندی: متأسفانه نه، آن چیزی که در جنبش کارگری ایران وجود دارد یک جنبش کارگری مردسالارانه است که

ادامه در صفحه 20

کارگاهی را سراغ نداریم در تهران، به جز کارگاه های رسمی که بالای 10 نفر هستند و زیر نظر وزارت کار می باشند، هیچ کارگاه زیر 10 نفری را سراغ نداریم که دستمزدی بالاتر از این را به زنان بدهند/ می توانیم به این مساله آمار خشونت های محل کار، آزارهای جنسی و جسمی را اضافه کنیم که متأسفانه هیچ آماری در مورد این مساله و در مورد زنان کارگر وجود ندارد.

رهائی زن: یک مقدار از شرایط کاری برای زنان که خصوصاً دارای فرزند هستند توضیح بدهید آیا امکاناتی از قبیل نگهداری بچه هایشان در مهدکودک اصولاً وجود دارد؟

بهرنگ زندی: یک قانونی را تصویب کردند که این قانون، که در مورد زنانی هست که در دوران زایمان حق 4 ماه استراحت را دارند، ولی به دلیل وجود ارتش بیکاری در ایران و عمدتاً زنانی که سرپرست خانوار هستند حالا جدای از اینکه زنان سرپرست خانوار مجبور هستند برای امرار معاش و برای زنده ماندن کار کنند، اگر این دو گروه را از هم تفکیک کنیم، باز هم این قانون کاربرد خودش را ندارد چون مجبورند به حداقل دستمزد و بدون بیمه کار کنند و بسیاری از این زنان در محیط کار حتی در دوران حاملگی مجبور به کار کردند هستند، چون که اگر این آمار را در نظر بگیریم که من در مورد کارگاه های کوچک ارائه دادم که عمدتاً زنان در آنجا اشتغال دارند و کار می کنند، اگر هر گونه اعتراضی به کارفرما بکنند با مساله اخراج روبه رو خواهند شد و مجبورند که به این وضعیت تن بدهند. مهدکودک هم اگر اطلاع

را زنان تشکیل می دهند که از سه میلیون و پانصد هزار نفر جمعیت اگر نسبت به جمعیت شاغل حساب کنیم، یک میلیون و دویست هزار نفر جمعیت زنان بی کار وجود دارد. ولی اگر با همین مدل آماری جلو برویم به مدل های توسعه ای و مدل های سرمایه داری خواهیم رسید در مورد اشتغال زنان. اما عمدتاً بخت بر سر به کارگیری بخش عظیمی از جمعیت زنان، که در آمارهای رسمی هم متأسفانه این آمار وجود ندارد، زنانی که در کارگاه های زیر 10 نفر کار می کنند/ قانونی شد در مجلس شورای اسلامی این بود که کارگاه های زیر 10 نفر هیچ نظارتی قانونی و بیمه ای در مورد این کارگاه ها وجود ندارد و کاملاً معاف هستند از هر گونه قانون نظارتی، بخش عمده ای از این کارگاه های کوچک، اون چیزی که به هر حال آن دورانی که من در ایران بودم و این آمارها را به صورت شخصی دنبال می کردم، این بود که بخش عمده ای از این کارگاه های کوچک، کارگاه های تولیدی پوشاک هستند که عمدتاً زنان در این کارگاه ها اشتغال دارند و کارگاه های دیگری هم وجود دارد که خب بر حسب نظر کارفرما چون این مساله تفکیک جنسیتی همیشه در مورد زنان قائل هستند و به استخدام زنان زیاد اهمیت نمی دهند. ولی حداقل دستمزدی که در مورد این کارگاه ها وجود دارد با اشاره به این که حق بیمه در مورد زنانی که در این کارگاه ها کار می کنند وجود ندارد با روزی 12 ساعت کار بدون احتساب روز تعطیلی 250 تا 300 هزار تومان است، این دستمزد واقعی زنان است در این کارگاه ها و من می توانم این را به یقین بگویم که ما هیچ

سازی های گسترده، این مساله در مورد طبقه متوسط بیشتر صادق است، یعنی بخش عظیمی از طبقه متوسط به دلیل همین بختی که من کردم یعنی روندهای خصوصی سازی و وجود شرکت های پیمانکاری در استخدام نیروی کار به طبقه کارگر گرایش پیدا می کنند، ولی عکس این مساله در مورد طبقه کارگر حالت مطلق ندارد و خیلی کم می توان موردی یافت که در میان طبقه کارگر حتی اگر مشاهده ای این مساله را پیگیری کنیم درصد زیادی از طبقه کارگر، مثلاً بعد از یک مدت کار کردن به طبقه متوسط بپیوند و در آن استحالته بایند آماری در مورد آن موجود نیست و امکان شکل گیری آن بعید است. چه به صورت مشاهده ای و چه به صورت ریمی حتی اگر به دهک هایی که خود مرکز ملی آمار ایران ارائه می دهد اکتفا کنیم.

رهائی زن: زنان کارگر، عمدتاً در کدام صنایع به کار گرفته می شوند و لطف کنید یک آمار و ارقامی در مورد میانگین سنی آن ها و همین طور از سطح تحصیلات آن ها در اختیار بینندگان ما قرار دهید؟

بهرنگ زندی: آن چیزی که در مورد جمعیت زنان شاغل کارگر در ایران ارائه شده است این می باشد که هشتاد درصد زنان کارگر ایران حالا جدای از جمعیت شاغل خانه دار هستند، خود احزاب اسلامی کار که به اصلاح همایشی داشتند در این مورد آماری که در مورد ایران ارائه داند این بود که یازده درصد جمعیت زنان ایران شاغل هستند و در نرخ بیکاری که باز هم اگر به آمارهای رسمی مراجعه کنیم 5 درصد جمعیت بی کار ایران

نمایش مستند "دو برادر" اثر یوسف اکرمی

رژیم اسلامی رتبه دوم اعدام در سطح جهان را دارد و به نسبت جمعیت رتبه اول را در اعدام و نقض حقوق بشر کسب کرده است.

انتخاب روحانی توأم شده است به لیخند زدن رژیم به شرکای غربی و دندان نشان دادن به مردم ایران. از زمان انتخاب روحانی به این طرف قوه قضائیه رژیم بر تعداد اعدامهای پی در پی و در چهارگوشه کشور افزوده است تا بدین وسیله از مردم زهره چشم بگیرد. مردم متمدن ایران نمیخواهند این وضع ادامه یابد. جنبش مادران علیه اعدام و نمایش این فیلم مستند میتواند بحث عمیقی را در مورد ضرورت عاجل محو احکام اعدام از قوانین جزائی را در ایران دامن زند و نهایتاً جامعه را از قرون وسطا به عصر حاضر هدایت کند.

در برنامه آخرین لحظه روز اول اوت بدیدن فیلم مستند "دو برادر" اثر فیلمساز در تبعید یوسف اکرمی نشستیم: **مقدمنا باید بگوییم:**

محمد فتحی 27 ساله و عبدالله فتحی، 29 ساله، دو برادر زندانی، که به همراه پنج نفر دیگر با "اتهامی" مشابه - "سرقت مسلحانه و محاربه" - دستگیر شده، به اعدام محکوم شدند. از میان این هفت نفر تنها برادران فتحی، در صبح روز 27 اردیبهشت 1390، توسط رژیم اسلامی در زندان اصفهان اعدام شدند.

بنا به گزارش رسانه‌های جمهوری اسلامی در 16 اسفند 1388 پنج سارق مسلح با در دست داشتن اسلحه کلت کمربند و کلاشینکف وارد پاساژ طلافروشی فلکه دوم فردیس کرج شدند و بدون تیراندازی و درگیری به این پاساژ دستبرد زدند. (برگرفته از خبر آن لاین)

<http://rahaizantv.blogspot.com/2013/08/two-brothers-by-joseph-akrami.html>



مستند "دو برادر" روایتی است متفاوت از چگونگی اعدام دو برادر جوان، محمد و عبدالله فتحی، که توسط جمهوری اسلامی ایران در 27 اردیبهشت 1390 (17 مه 2011) اعدام شدند. در این فیلم مهوش عباسوندی و بیژن فتحی، مادر و پدر این "دو برادر"، برای نخستین بار ابعاد دیگری از اعدام فرزندانشان را ارائه می‌دهند. این فیلم با تلاش‌های یوسف اکرمی، فیلم ساز تبعیدی، تهیه و تولید شده است.

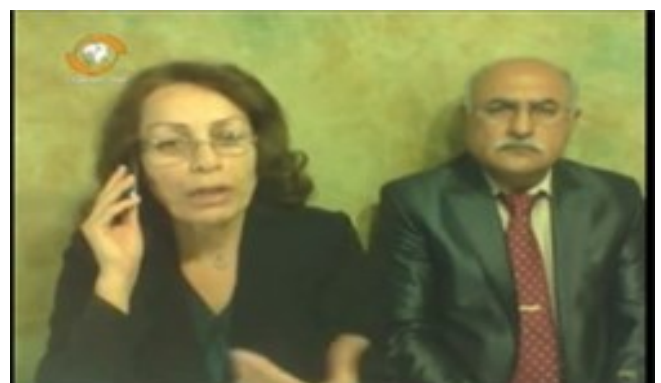
امیدواریم نمایش این فیلم زمینه را برای رشد جامعه ایران و گام برداشتن برای برچیدن حکم اعدام و سپردن آن بدوران بربریت تاریخ جوامع بشری فراهم کند.

طی این فیلم چهل دقیقه ای بیننده از نزدیک با دوران کودکی محمد و عبدالله و سپس

تشکیل خانواده و ازدواجشان آشنا میشود و بناگاه آنان را در چنگال رژیم اسیر مبیند، که سابقه پرپر کردن گل‌های نشکفته در پرونده جنایاتش درخشان است. دیری نمیپاید که بیننده خود را با اضطراب و نگرانی مادر و پدر این دو برابر شریک مبیند.

خبر اعدام این دو برادر و واکنش مهوش عباسوندی مادرشان در مقابل زندان اوین نه فقط حس همدردی با این خانواده را در بیننده برمی انگیزد بلکه شهامت و شجاعت و روحیه مبارزه جویانه این مادر زمینه ساز پرورش انگیزه پیوستن به جنبش مادران علیه اعدام در ذهن بیننده نیز میگردد. بنظر من یوسف اکرمی باز هم شاهکار دیگری از تصویر کشیدن تراژدی انسانی جاری در ایران را برای بینندگانش بنحو احسن بنمایش گذارد. قابل ذکر است که در استودیو کانال در آنروز، چشمی ندیدم که اشک آلود نباشد.

پس از مشاهده فیلم به گفتگو با مهوش عباسوندی و بیژن فتحی، مادر و پدر محمد و عبدالله نشستیم و از ایشان خواستیم در مورد چگونگی بنیانگذاری نهاد مستقل مادران علیه اعدام برای بینندگان عزیز توضیح دهند. در ادامه با یوسف اکرمی در این مورد بگفتگو نشستیم.



اطلاعیه حامیان مادران پارک لاله - لس آنجلس

چهارشنبه، شهریور ۱۳، ۱۳۹۲
فیلم تکان دهنده و مستند "دو برادر" / ساخته یوسف اکرمی



<http://www.youtube.com/watch?v=-KxyFRj2Tqw&feature=youtu.be>

در این هفته، در برنامه تلویزیونی "رهائی زن"، به مدیریت و اجرای خانم مینو همتی، فیلم تأثر برانگیز مستند "دو برادر"، ساخته یوسف اکرمی به نمایش درآمد.

این فیلم سرگذشت دو برادر جوان عبدالله و محمد فتحی است از زبان مادر آنان خانم مهوش الاسوندی و پدرشان آقای بیژن فتحی. خانم الاسوندی با پیراهن هائی که از تن بی جان پسرانش بیرون کشیده شده بود، پرچمی ساخته تا نشانه اعتراض به مرگ عزیزانش و گفتن "نه به اعدام" باشد. او از همه مادرانی که فرزندان خود را در رژیم اسلامی ایران، طی سی و چهار سال گذشته از دست داده اند، دعوت می کند تا تکه های لباس جانباختگانشان را به این پرچم اضافه کرده و آن را به نشانه رسوائی رژیم و نقض حقوق ابتدائی شهروندان، به جهانیان و مجامع بین المللی عرضه کنند. با تشکر از خانم مینو همتی که ما را از پخش این فیلم مطلع کرد، دیدن و انتشار هرچه بیشتر آن را به همه گان توصیه می کنیم. به امید آزادی زندانیان سیاسی، توقف اعدام ها و محاکمه آمران و عاملان قتل های دوران رژیم اسلامی ایران.



<http://rahaizantv.blogspot.com/2013/08/two-brothers-by-joseph-akrami.html>

Supporters of Park e Laleh Mothers, in Los Angeles, Valley
<http://www.parklaleh.blogspot.com>
<http://www.facebook.com/LalehMothersValley>



مشاهده این فیلم را برای کودکان توصیه نمیکنم. توصیه میکنم این فیلم را که اولین بار از کانال یک بطرف ایران و جهان پخش شد در شبکه جهانی اینترنت ببینید.

به جنبش مادران علیه اعدام بپیوندید.

با سپاس
مینو همتی

همایش در مریوان ناموس و خشونت علیه زنان



پروین ذبیحی

مجازات جمعی و غیرقانونی خانواده مواجه می‌شود. قاتلان آنها معتقدند تنها خون می‌تواند بی‌آبرویی‌ای از این دست را بشوید و به بیان خود آنها این لکه‌ی ننگ را که رفتار آن زن بر پیشانی خانواده نهاده است، پاک کند. زیرا در جوامعی چون ایران زنان آبروی خانواده‌اند و میزان پایداری آنها بر عفت و پاکدامنی شان است که عزت، شرف و مردانگی مردان خانواده را تعیین می‌کند.

اما از طرف دیگر در همین شهر مریوان، شاید بیش از هر چیز در واکنش به این وضعیت، فعالیت‌های مدنی و داوطلبانه در حوزه‌ی زنان بسیار پررونق و پیشروتر از سایر مناطق پیگیری می‌شود و زنان این شهر، مطالبات آگاهانه و به حقی در این زمینه دارند. شاید یکی از علت‌های آن، روحیه‌ی مبارزه‌جویانه و حق‌طلبانه‌ی زنان مریوانی است، که اغلب همچون یک سنت از احزابی که سابقاً در کردستان فعال بوده‌اند به آنها به ارث رسیده است و حتی قربانیان خشونت‌های ناموسی نیز میراث‌خوار همین تاریخ‌اند؛ غالب این زنان از یک طرف حاضر نیستند موقعیت تحت سلطه‌ای را که در آن هستند بپذیرند، و از طرف دیگر جامعه به کمک ساختارهای مردانه و هژمونی غیرعقلانی سنت، اجازه‌ی سرکشی و تمرد را به آنها نمی‌دهد، پس برای رهایی

شهر مریوان از جمله قطب‌های فرهنگی و روشنفکری کردستان ایران است که در حوزه‌ی مسایل زنان با یک وضعیت دوگانه مواجه است؛ از یک طرف این شهر محل و محل بسیاری از خشونت‌های جنسی از جمله قتل‌های ناموسی است، پدیده‌ای چون چندمتری در آن زیاد است و اخیراً خودکشی زنان (اغلب خودسوزی) نیز به شکل یک مسأله‌ی اجتماعی بروز و ظهور پیدا کرده است. بسیاری از این خشونت‌ها و جنایت‌های متعاقب آن، در چهارچوب «نظام ناموس» و قواعد مرتبط با آن اتفاق می‌افتد. «نظام ناموس» شکلی از سلطه‌ی مردانه است که در آن هرگونه تعدی و طفره‌روی زنان از تبعیت و فرمانبرداری مطیعانه از این قواعد جمعی ناموس (که بخش عمده‌ای از آن، پسمانده‌های جامعه‌ی قبیله‌ای و سنتی گذشته است) با مجازات‌های خشونت‌آمیز و بی‌رحمانه روبه‌رو می‌شود. شدیدترین شکل این وضعیت، پدیده‌ای با عنوان «قتل ناموسی» را موجب شده که در آن زنی که آبروی خانواده را به دلیل هرنوع کنش غیرعرفی، اغلب در زمینه‌ی رابطه با غیرهمجنس و یا در نسبت با همسر خود، به خطر انداخته است با

به پوشیدن لباس زنانه بر تن یکی از متهمان و گرداندن او در خیابان‌های شهر بود که فعالان زن آن را عملی توهین و تحقیرآمیز در مورد زنان عنوان کردند. زنان سرخپوش در اعتراض به این عمل نیروی انتظامی، با لباس‌های قرمز و پلاکاردهای انتقادی به خیابان آمده و آن را محکوم کردند. «زنان هم‌اندیش» نیز در سال‌های اخیر فعالیت‌های دیگری از جمله: جلوگیری از چند قتل ناموسی (از طریق کمیته‌ی بحران در سال گذشته)، زمینه‌سازی و تحقق ازدواج یکی از دخترانی که فرزندی نامشروع به دنیا آورده بود با مردی که با او رابطه داشته و بدین طریق صدور شناسنامه برای نوزاد متولد شده؛ همچنین نجات سه نفر از زنانی که از سوی محارم مورد تجاوز قرار گرفته‌اند و ایجاد شغل برای یکی از آنها را نیز، در کارنامه‌ی خود دارند.

بر اساس شواهد فوق و ضرورت پرداختن به موضوع «قتل ناموسی» در مناطقی از این دست، شهر مریوان در تاریخ 30 و 31 مردادماه امسال (1392) با تلاش و پیگیری‌های دلسوزانه‌ی اعضای «کانون علمی_ فرهنگی رونان»، میزبان برنامه‌ای دو روزه بود که با موضوع ناموس و قتل ناموسی برگزار شد. در روز اول، سخنرانی با عنوان «نگاهی جامعه‌شناختی به ناموس» از سوی خانم «سمیه رستم‌پور» ارائه شد و برنامه با میزگردی چهار نفره شامل پرسش و پاسخ و همچنین گفتگو در مورد عوامل و ریشه‌های بروز قتل ناموسی با حضور سخنران و کنشگران زن مریوانی دنبال شد. در روز دوم نیز، کارگاه «آموزش مقابله با خشونت علیه زنان» با حضور تعدادی از زنان این شهر برگزار شد که در آن مسایل مرتبط با خشونت ناموسی، خشونت

از سلطه مردانه به مسیرهای خشونت‌آمیز کشیده می‌شوند. انجمن‌های رسمی و غیررسمی زیادی مرتبط با موضوع زنان در این شهر شکل گرفته‌اند که هم به لحاظ کمی و هم به جهت کیفی فراتر از انتظار بوده و برای شهری چنین کوچک و کم جمعیت، پدیده‌ای فرهنگی به شمار می‌رود. از جمله‌ی آنها می‌توان به اجتماعاتی همچون «انجمن زنان هم‌اندیش»، «انجمن زنان مریوان» و «انجمن زنان پیشرو» اشاره کرد که از آنجا که نتوانسته‌اند برای ثبت رسمی خود مجوز دریافت کنند سال‌هاست به شکل غیررسمی به فعالیت‌های مدنی و فرهنگی خود ادامه می‌دهند. مراکزی رسمی و قانونی همچون «کمیته‌ی زنان کانون علمی_ فرهنگی رونان» نیز وجود دارد که هم‌اکنون نیز فعال هستند و جلسات هم‌اندیشی برگزار می‌کنند. به تازگی انجمن‌هایی با کارکردهای بزرگتر از جمله کارکرد اقتصادی در کنار فعالیت فرهنگی نیز، به این مراکز اضافه شده‌اند. نمونه‌ی اخیر آن «صندوق تعاونی زنان مریوان» است که توسط زنان مریوانی به ثبت رسیده و مواردی چون کارگاه‌های توانمندسازی و رفع خشونت، گل‌گشت‌ها، آموزش‌هایی در زمینه‌ی کارآفرینی (همچون دوره‌های کامپیوتر، خیاطی، هلال احمر و تابلوفرش) و همچنین برنامه‌های مناسبتی از جمله جمع‌آوری پول از خیرین و توزیع آن در میان زنان نیازمند در اعیاد مختلف، در کنار فعالیت اقتصادی، جزء برنامه‌های اجرایی آنهاست بدون آنکه هیچ بودجه‌ای از دولت دریافت کنند.

هرچند که اغلب گروه‌هایی که ذکر آنها رفت اعضایی اندک و پراکنده دارند اما توان عملی این گروه‌ها، خصوصاً در مواقع بحرانی و در بزنگاه‌های فرهنگی مربوط به موضوع زنان، خود را نشان داده است. از جمله همراهی این گروه‌ها در اعتراض جمعی و خیابانی

خانگی و دیگر انواع خشونت مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

همایش نگاهی جامعه شناختی به مفهوم ناموس: «نظام ناموس» یک نظام منسجم و ساخت یافته»

در این بخش، سخنران برنامه، نتایج پژوهش کیفی و میدانی خود درباره‌ی مفهوم ناموس در کردستان را، که موضوع رساله‌ی کارشناسی ارشد او بود ارائه داد و سعی کرد تا نشان دهد که ناموس همچون عاملی فرهنگی در نسبت با سایر اجزای جامعه چگونه خشونت‌هایی را موجب می‌شود، ضمن اینکه وجوه زمینه‌مندی که کردستان را در این بحث از سایر مناطق متمایز کرده، مورد توجه قرار دهد. تعریف ناموس از نگاه زنان، نقش تأثیرگذار مفاهیم مرتبط با ناموس چون: شرم و حیا، آبرو، تعصب، غیرت، پاکدامنی و... در سطح اجتماعی در کنار عمق و گستردگی دامنه‌ی این مفاهیم در نهادها و ساختارهای مختلف جامعه، همچنین ضرورت توجه به مجازات‌های مرتبط به ناموس چون قتل ناموسی مسأله‌ی اصلی این پژوهش بوده است. بر اساس یافته‌های ارائه شده، "ناموس" بیش از هرچیز یک "نظام" منسجم و ساخت‌یافته است که به زنان در نسبت با مردان خانواده اطلاق می‌شود و همین موجب پیوند فرهنگ ناموس به اجزای دیگر زندگی از جمله

و ساختار جامعه‌ی پاتریمونیال (پدرشاهی)، و نهادهایی چون خانواده، دین، سیاست و اقتصاد می‌شود؛ در نظام ناموس، زن مشروعیت لازم را ندارد و به همین دلیل در موقعیت فرودستی قرار می‌گیرد و به میانجی همین خشونت‌های زیادی بر او اعمال می‌شود.

این پژوهشگر در ادامه توضیح داد که چگونه ناموس شکلی از نظام مبادله نیز به شمار می‌رود؛ زنان مایملک جمعی مردان خانواده و اجتماع و همچنین محتوای مبادله محسوب می‌شوند. در این نظام بدن زنانه و عفت و پاکدامنی آنها به عنوان حافظ و حامل آبرو و افتخار مردانه، بخشی اساسی از موضوع مبادله به شمار می‌رود. این مردانگی همان سرمایه‌ی نمادینی است که مردان جامعه به واسطه‌ی غیرت و مردانگی بر زنان شان کسب می‌کنند و به همین دلیل در ساختاری این چنینی، مردان بر زنان خانواده نظارت و کنترل تامه دارند و در صورت هرگونه سرکشی از سوی زنان با آنان برخورد می‌کنند، حتا ابایی از ریختن خون آنها ندارند. مسأله‌ی مهمی که در ادامه بحث به آن پرداخته شد همدستی اغلب زنان با مردان در بازتولید سلطه‌ی ناشی از نظام ناموس است اما واضح است که این همدستی، ارادی و خودخواسته نیست؛ باید پذیرفت که قواعدی هم که برای سرزنش قربانیان بالقوه و بالفعل نظام ناموس به کار می‌بریم خود محصول ساختارهای عینی‌اند و نتیجه‌ی قدرتی است که با

دوام در وجود و بدن اشخاص به صورت طرح‌های ادراک و مقررات ثبت شده‌اند به همین دلیل زنان دوست دارند که مردان خانواده بر آنها غیرت داشته باشند غافل از آن که از همین طریق مورد خشونت قرار می‌گیرند. در خاتمه بحث، سخنران به موضوع ناموس در کردستان و در نسبت با فرهنگ کردی و جنبش‌های ملی‌گرایانه پرداخت و به طور مختصر تغییرات رخ داده در زمینه‌ی فرهنگ ناموس را مطرح ساخت. در بخش میزگرد برنامه نیز، مدعوین به پرسش‌های حاضران پاسخ دادند و خود به طور مختصر مباحثی مرتبط با این موضوع را از زوایای مختلف ارائه کردند.

کارگاه مبارزه با خشونت علیه زنان: قتل ناموسی 4 زن در چندماه

در روز دوم همایش در «کانون فرهنگی رونان»، کارگاهی با عنوان "مقابله با خشونت علیه زنان" با حضور تعدادی از زنان مریوانی اعم از کنشگران، زنان تحصیلکرده، زنان خانه‌دار و آنهایی که هنوز تابوهایی زیادی در این باره داشتند، با مدیریت تسهیلگر کارگاه، خانم سمیه رستم‌پور، برگزار شد. هدف از برگزاری این کارگاه، آشنایی زنان با تعریف خشونت و انواع آن، آشنایی با خواستگاه‌های کلیشه‌ای رایج و نحوه‌ی بازتولید آنها و همچنین طرح راهکارهای فردی و جمعی برای مقابله با خشونت بود. ضمن این که با توجه به مصادیق خشونت در مریوان و قتل‌های ناموسی که در چند سال اخیر روی داده است زنان حاضر در جلسه تجربیات خود در زمینه‌ی خشونت‌های ناموسی (چه در سطح جسمی چه در سطح

جنسی، روانی و حتا خشونت‌های سمبلیک) را مورد بحث قرار داده و کنشگران این حوزه نیز اقدامات جمعی انجام شده تا به امروز را در جلسه مطرح کردند و به این ترتیب به جزئیات مسأله چه در سطح تعریفی و انتزاعی و چه در سطوح عینی و کاربردی پرداخته شد. استراتژی و راهبردهای کوتاه مدت و بلندمدت آن نیز، هم در زمینه‌ی آگاهی و کنش فردی، هم در نسبت با نهاد خانواده و اجتماع بزرگتر، از نظر گذرانده شد.

نکته حائز اهمیت اینکه در این کارگاه مشخص شد که خشونت‌های ناموسی هنوز بخش مهمی از تجربه‌ی زیسته‌ی زنان و رنج و آزاری است که بر آنها تحمیل می‌شود. بر اساس گفته‌های شاهدان حاضر در کارگاه، به تازگی (در کمتر از چند ماه)، چهار نفر در این شهر به خاطر مسایل ناموسی توسط یکی از اعضای خانواده یا بستگان آنها به قتل رسیده‌اند. تداوم این اپیدمی چه بسا تراژدی‌های بیشتری را در پی داشته باشد اما شاید تأسف بار تر از تکرار این فجایع، عادی‌سازی این مسأله در افکار عمومی باشد. به همین دلیل، عزم و همتی جمعی و مدنی (در کنار تلاش فردی) برای آگاهی بخشی و هشدار در این زمینه و طرح آن همچون مسأله‌ای اجتماعی که قابلیت تغییر و رویارویی دارد، می‌تواند تا حدی راهگشا باشد. این کارگاه توانسته قدمی رو به جلو بردارد؛ کسب آگاهی گام اول سوزگی برای زنان و افزایش توان مقاومتی آنهاست.

احدام، قتل عام علیه بشریت است بر علیه این عمل شنیع به جنش مادران علیه اعدام می‌پوئیم

خانه 250 یا 300 تومان می‌رسد.

حال این مراکز تایپ فوری، مشتری محور را در نظر بگیرید؛ تبلیغ این چنین است: تایپ فارسی/لاتین/فرمول صفحه‌ای 180 تومان، یعنی به تایپست در خانه صفحه‌ای 90 تومان می‌رسد. یعنی تایپست در خانه در ازای هر 100 صفحه تایپ امید به دریافت 9 هزار تومان از دفتر فنی دارد.

حُب آقای سلامت! نوشته بودید نان است، بله نان نان است. نان جو رژیمی نان است؛ نان سیوسدار نان است؛ نان زیره‌دار نان است؛ نان مدیترانه‌ای نان است؛ نان مخلوط با مغز گردو نان است، حذف حداکثری نان در رژیم غذایی شیک و سلامت نان است، خوردن نان نه از برای سیری فقط برای این که رژیم غذایی باید کامل باشد و جامع‌الاطراف هم نان است...

به تایپست خودمان برگردیم، احتمالاً تایپست ما دستهایش را به صورت اصولی روی کیبورد می‌گذارد به این دلیل ساده که احتمالاً پیش از استخدام آزمون داده است و نمی‌توان با تایپ دو انگشتی به دستگاه عریض و طویل تایپست‌ها وارد شد. و او - تایپست ما - حتماً با صد صفحه تایپ در روز یا حتی در کمترین حالت مورد انتظار رئیس که 30 الی 50 صفحه در روز است، با درد انگشت کوچک سمت راست آگاه است. انگشت کوچک سمت راست اگر سریع تایپ کنید و دستان خود را اصولی روی کیبورد بگذارید مسئول ج، ح، ک، گ، enter، back، خط مورب، علامت سوال، نقطه و بدتر از همه اینها گرفتن shift در موارد مقتضی است.

حُب تایپست ما قاعداً نان می‌خورد. مثل آقای سلامت که نان می‌خورد، مثل من که قبل از تایپ این صفحات نان خورده‌ام و مثل شما و مثل همه... و احتمالاً مثل همه ما نان را قبل از آن که بخورد، می‌خرد، مثل من که می‌خرد مثل آقای سلامت که می‌خرد و مثل شما.

اما میزان برای تایپست ما چیست. سنجش دنیای اطراف برای او چگونه رخ می‌دهد. تایپست ما می‌تواند بازه گسترده‌ای از آدمها را شامل شود. ممکن است دانشجوی کامپیوتر داری باشد که برای خرج تحصیلش و یا برای اضافه کردن آب باریکه‌ای به آب باریکه پدرش این کار را بکند. ممکن است دانشجوی شهرستانی در خوابگاه مانده‌ای باشد که برای این که آب باریکه‌ی پدر و مادرش را به آب خیلی باریکه‌ای تبدیل نکند این کار را می‌کند. ممکن است زن خانه‌داری در خانه باشد که از صبح تا بعد از ظهر که بچه‌هایش سر کار و مدرسه‌شان است او کامپیوتر یاد گرفته و تایپ می‌کند تا کمک خرجی به خانواده باشد، ممکن است زن بازنشسته‌ی کارمند یا منشی یا دفترداری باشد که با این سیر «جوان‌گرایی در منشی‌یابی» و عدم آشنایی‌اش با مقوله «خوش‌برخورد و خوش بیان با روابط عمومی قوی» شانس یافتن کار دوباره‌ای را نداشته و به تایپ این عرصه پرمشتری پا نهاده است. ممکن است زن جوان جویای کاری باشد که کار پیدا نمی‌کند و اگر هم پیدا کند بازار یابی است و فضای این کار خفه‌اش می‌کند و ترجیح می‌دهد کار یدی تایپ را انجام دهد و یا زن جوانی باشد که هر چه می‌جوید جز «فروشنده‌گی با حقوق و پورسانت» پیدا نمی‌کند که وقت مصاحبه می‌فهمد پورسانتش خیلی پررنگ‌تر است و او بی‌سرزبان را از این کار چیزی عاید نمی‌شود. ممکن است زن کارمند یا کارگری باشد که تایپ شغل دومش است و خشنود از ساعات کم کاری در شغل اولش وقت باقی‌مانده‌اش را که حقوق کم شغل اول نمی‌گذارد

به تفریح یا سرگرمی بپردازد، با خود فکر می‌کند که حداقل با این کار تایپ نیمچه پس‌انداز حاصل شغل اولش مدت زمان بیشتری دست نخورده باقی بماند. همه این گزینه‌ها هم نان می‌خورند و هم نان می‌خرند. میزان برای اینان چیست؟ میزان برای اینان پولی است که از هر صفحه تایپ دریافت می‌کنند. نان بربری دانه‌ای 500 تومان. یعنی اگر تایپست ما در بهترین حالت 200 تومان بابت هر صفحه دریافت کند (و رئیس خیلی خیلی مشتری‌مداری از جنس «تایپ صفحه‌ای 120 تومن» بها نداشته باشد و از این بابت خرسند باشد که در کافی‌نت محله خود کار گیر آورده است و دچار سرسام دفاتر فنی نزدیک به دانشگاه‌ها نیست) با خود می‌گوید: 2 صفحه و نصفه‌ای تایپ بابت یک نان بربری و او می‌رود و 10 صفحه تایپ خود را به صاحب ناوایی تقدیم می‌کند و در عوض 4 نان بربری دریافت می‌کند. فردای آن روز صفحه‌ی تایپ شده‌ای بر در ناوایی چسبیده است: «از روز شنبه نرخ مصوب نان بربری (مثلاً) 700 تومان.» می‌زانش را سریع به کار می‌اندازد یعنی هر سه صفحه و نصفه‌ای تایپ یک نان. یعنی 14 صفحه تایپ در ازای 4 نان.

با این همه او خرسند است چون امروز مثلاً چهارشنبه است و او اگر امروز و فردا تا جایی که ته‌مانده حقوقش اجازه می‌دهد نان بخرد، صفحاتی چند را ذخیره می‌کند. اگر او امروز 10 نان بخرد و فردا هم 10 نان و آنها را خوب نگهداری کند می‌تواند یک هفته‌ی بعد را از نان هفتصد تومانی دوری بجوید. اما او تنهاییست که به این فکر افتاده. در صف طولی از نامتمدناتی که ناسزای آقای سلامت را وقتی که پیاده می‌شود و مغرورانه تنها یک نان می‌خرد و حتی ممکن است همان یک نان را هم نخرد و با خرید نان بسته‌ای صدای ناسزایش را بالا ببرد را

حتماً اگر در خیابان انقلاب راه رفته باشید، تبلیغات رنگ و وارنگی را که به دیوار با مضامینی مثل «تایپ ارزان»، «تایپ صفحه‌ای 180 تومان»، «تایپ صفحه‌ای 120 تومان»، «تایپ فوری صفحه‌ای 100 تومان» را دیده‌اید.

و اگر احیاناً به این مراکز سری زده باشید، بسته به مترای ساختمانی که در آن واقع شده است تعدادی تایپست عموماً زن را دیده‌اید که تق و تق و تق و متصدی مرکز، تایپ شما را هر چه که باشد و هر وقت که بخواهید بی مشورتی با تایپست‌ها قبول می‌کند. به این دلیل ساده که تایپست‌ها فقط در آن مرکز مستقر نیستند و بخشی از آنان تایپ در خانه‌ای هستند. کسانی که در آن ساختمان مستقر هستند علاوه بر سهمی که از صفحاتی که تایپ می‌کنند دریافت می‌دارند، نیمچه حقوقی که قطعاً کمتر از نصف حقوق مصوب است را دریافت کنند. یعنی چیزی حول و حوش 150 تا 200 هزار تومان برای 8 ساعت و بیشتر در بهترین حالت و یا 70 تا 100 هزار تومان برای 8 ساعت کار و کمتر.

تایپست‌هایی که در خانه کار می‌کنند اما از این حقوق ثابت محروم هستند. آنان اگر به حرف متصدیان دفاتر فنی و کامپیوتری اعتماد کامل کنیم نیمی از آنچه که از مشتری بابت تایپ می‌گیرند را دریافت می‌کنند. یعنی اگر تایپ صفحه‌ای 300 تومان است 150 تومان به تایپست در خانه می‌دهند، اگر صفحاتی که قرار است تایپ شوند فارسی/لاتین هستند، فوری هستند، جدول و نمودار دارند، قرار است پاورپوینت شوند و یا پر از فرمول هستند و رئیس دفتر از آنها مثلاً 500 یا 600 تومان می‌گیرد، به تایپست در

به جان می‌خرند، می‌ایستند. او بی‌اهمیت به او حساب کتاب می‌کند: خرید 20 نان 500 تومانی 10 هزار تومان، یعنی 50 صفحه تایپ و 20 نان هفتصد تومانی یعنی 14 هزار تومان و این یعنی ذخیره 4 هزار تومان که می‌شود 20 صفحه تایپ.

او همین کار را در گزینش بین آژانس، تاکسی، ماشینی شخصی، اتوبوس و مترو هم انجام می‌دهد. نباید گمان کرد که پس او دائماً در حال فکر کردن به همین موضوع است و نه هیچ چیز دیگر. اول این که ممکن است تایپیست ما علی‌رغم همه زحمتی که می‌کشد هیچ حساب و کتابی نکند و دائم کار کند و هیچ چیز بر هیچ چیزش افزوده نشود. دوم این که اگر هم او این حساب و کتاب را بکند اتومات این کار را می‌کند به خصوص که اگر زمانی اندک طولانی به این کار مشغول باشد؛ مثل راننده‌ای که دائماً نمی‌گوید ترمز کدوم بود یا این تابلوی چی بود؟ مثل زنی که لبش را حفظ است آن قدر که ماتیک زده و این اولین تجربه دوران بلوغش نیست که رو به آینه ودقیق این کار را بکند. مثل بچه‌ای طناب می‌زند و هی نمی‌گوید نخوره به پام به دفعه. مثل کارگری که در مسیر کار نمی‌گوید ایستگاه بعد چی بود؟ مثل تایپیستی که دستش تند شده و اگر یک بار کلیدی را با انگشتی غیر از انگشت تعیین شده زد نمی‌گوید اه نمی‌شه این طوری تایپ کرد. مثل آقای سلامت که شکل گرفته است و دیگر دانا شده و عزت نفس را سرخود و اتومات بلد است و جنبش سبز برایش تداعی بوق ماشینی نیست و اتومات می‌گوید بابا پیکان و براید و تاکسی هم توی بوق‌زن‌ها بود و اتومات می‌گوید که چه زشت یک لقمه نان ارزش این کارها را ندارد و اتومات می‌گوید مردم! به فضایل اخلاقی بیاندیشد گور بابای تورم و نان هم که شده و اتومات برایش نان نان است و مثل تایپیست ما نیست که

نان اصلاً هم برایش نان است و برایش صفحات تایپ است و هر نصفه صفحه بالا شدن قیمت برایش مهم است. مثل تایپیست ما نیست که نه فقط نان برایش نان نیست، بلکه کرایه‌ی رفت و آمد هم برایش کرایه رفت و آمد نیست، اجاره خانه هم برایش اجاره خانه نیست، پول قبوض برق و آب و گاز هم برایش پول قبوض برق و آب و گاز نیست، میوه‌های رنگارنگ تابستانی هم برایش میوه‌های رنگارنگ تابستانی نیست. مثل تایپیست ما نیست که از صف کشیدن برای صرف بستنی طلا و نقره بیشتر متعجب است تا صف کشیدن روبروی نانواپی به این علت بدیهی که فردا گرانتر از امروز عرضه می‌شود. مثل تایپیست ما نیست که اگر فردا نرسد و صفحاتی که در خانه تلنبار شده را تمام نکند، از ترس از دادن کارش، استرس می‌گیرد. او اخلاقی است. آقای سلامت فاضل است. او می‌گوید مگر رئیس کیست که بتواند به من بد بگوید اگر کارم را آن طور که او می‌خواهد انجام ندهم و این را می‌گوید در حالی که صفحاتی تلنبار شده در خانه ندارد. آقای سلامت فاضل است او می‌گوید مگر خانه چیست که من برای پس‌انداز پولم برای آخر ماه تن به خفت انبار کردن چندتایی نان به خود بدهم و تجویز می‌کند که فاضلانه و اخلاقی از نیازهای انسانی خود سربرتابید. آقای سلامت فاضل است او می‌گوید مگر نان چیست؟ مگر 100 تومن و 200 تومن کم و زیاد چیست؟ مگر 200 تومن چیست که حاضری بابت آن یک صفحه تایپ کنی؟ مگر 400 تومان چیست که حاضری بابت آن دو صفحه تایپ کنی؟ مگر 600 تومان چیست که چنین خیفانه حاضری به خاطر آن 3 صفحه تایپ کنی؟ و تایپیست ما که قطعاً در مقابل فضیلت آقای سلامت کم خواهد آورد سرخمیده پاسخ خواهد داد سه صفحه تایپ؟ از شنبه طبق نوشته روی شیشه نانواپی هنوز برای خرید یک نان کم است.

باشید و خطوط جنبش خود را بی شرمساری تدقیق کنید به جای آن که با مغشوش کردن آن هر دم از سویی سر برآورید. صف نانواپی‌ها را رها کنید و بی‌فرهنگانی که یک 200 تومانی برنامه روزانه‌شان را تغییر داده است و چند ساعتی را به ایستادن در صف اختصاص می‌دهند بی‌تفاوت باشید. سبز بیش از هر چیز دیگری متکی بر چانه‌زنی از بالاست که دیدید همان فشار یک هفته‌ای «مردم شما» از پایین کاری از پیش نبرد وقتی که زبان چانه‌زنان به کام فرو رفته بود. چانه‌زنان خود را می‌خواهد تا جنبش دوباره به تکاپو بیافتد. راه‌های این حضور دوباره را ردیابی کنید. خوب می‌کنید که با دولت چنین تند و تیز لب به سخن می‌کشاید چون در جنبش «مردم شما» دولت غایت تقصیر است و این خود بسیار روشن است چون مطالبه «مردم شما» مطالبه دولتی با رئیسی دیگر بود. ببینید که برای این رئیس دیگر چه کار می‌توانید بکنید. آخر نسبت معکوسی در این میان وجود دارد هر چقدر که نان نان است، دولت دولت نیست، هر چقدر که نان بربری نان است، رئیس دولت، رئیس دولت نیست، هر چقدر که نان سنگک نان است، سرمایه‌داری سرمایه‌داری نیست، هر چقدر که نان تافتون نان است، تضاد طبقاتی تضاد طبقاتی نیست، هر چقدر که نان لواش نان است، جان‌کندن و حسابگری و تلاش بی‌وقفه برای برآوردن شیوه‌های برآوردن نیاز، جان‌کندن و حسابگری و تلاش بی‌وقفه برای برآوردن شیوه‌های برآوردن نیاز نیست. در متن دیگری که دست کم کمی همخوان‌تر باشد لب به

آقای سلامت، آواز خود را بر طبل دیگری نکوبید. صریح و روراست به همانانی که مردم شده بودند و به همانانی که مردم کرده بودندشان و به همانانی که مردم دیدیدشان بگویند که برخیزند. به همانانی که بوی عطر تمدنشان برای تماشاچیان که از صف نانواپی برمی‌گشتند گیج‌کننده و سرسام‌آور بود. شما را به دیگرانی که تصور دریافت وجه نقد از دولت به اسم یارانه شادمانشان می‌کند چه کار؟ آخر به نظر شما مگر 45 هزار و پانصد تومان در ماه چیست؟ می‌دانید آقای سلامت مسئله این جاست و شاید ناخرسندی هم که با شامه طبقاتی نمی‌توان به جنگ همه چیز رفت. از روی غریزه طبقاتی شاید بتوان مرز تشخیص را تا آن جا پیش برد که فهمید مرا به حمایت از موسوی و خاتمی و کروبی و هاشمی چه کار اما آری نمی‌توان فهمید که این بدین معنی نیست که باید به احمدی‌نژاد پیوست. و این غریزه قطعاً به تنهایی ناکارآمد است و بایست تجهیز شود با آگاهی طبقاتی و تشکل و اتحاد اما این قدر به کار می‌آید که از صف «رای من کو»ها دوری بجوید. اصلاً مگر در بهترین حالت 5/2 میلیون نفر چیست که آن را به اسم مردم تمام می‌کنید. آن هم جماعتی ناهمگون و متکثر که پیش از هر چیز دیگری برای استنشاق حضور در جمع بود که به خیابان می‌آمد و یا برای دیدن این جماعت. حتماً مردمانی که در پیاده‌رو به تماشا می‌شدند مردم در سه سال پیش ایستاده بودند و مصرانه مرز خیابان و پیاده‌رو را مغشوش نمی‌کردند به یاد دارید. با همه نامیدن خود و جنبش سبز راه به هیچ ناکجاآبادی حتی نخواهید برد. به بوق و کرنای سرسام‌آور «شما مردم!» خود پایان دهید. به اراجیفی که خطوط و مرزها را در هم می‌شکنند بی‌اعتنا

گروه بازیگران شهرقصه- از آلبوم شخصی جمیله ندایی
پاییز ۱۳۴۶ من و بهمن مفید اصرار داشتیم بیژن مفید شیوه کار و آموزش تئاتری را آن‌گونه که اعتقاد دارد با گروهی جوان بیازماید.

یادی از محمود استادمحمد



'اما راستش چی بگم؟ تقصیر ما که نبود'

جمیله ندایی

در آتلیه تئاتر همه این تجربیات با کارآموزان جدید به آزمایش‌های جدید و تجربیات جدید انجامید. محمود استاد محمد یکی از با استعدادترین بازیگران بود، پیگیری سخت او برای آموزش و جستجو برایش یکی از زیباترین مونولوگ‌های شهر قصه را به ارمغان آورد. بیژن بر اساس جستجوهای بازیگر، متن نوشتارش را تغییر می‌داد و هر کدام از ما اگر فراتر از محدودیت نقش نوشته شده می‌رفتیم، حتماً صحنه‌های جدید و امکانات جدیدی می‌یافتیم. با به صحنه رفتن "شهر قصه" که بیژن خودش آن را یک تجربه مقدماتی می‌نامید، رفتارها و روش‌های برخورد بازیگران عوض شد. بسیاری از ما متوهم شدیم که دیگر آموزشی در کار نیست. فکر می‌کردیم موفقیت نمایش نشان می‌دهد که آنچه را ضروری است آموخته ایم و هر کدام از ما بیش از استاد،



آشنای صحنه ایم. بیژن به شدت با نظر ما مخالف بود و به همین دلیل چهار قصه باقیمانده شهر قصه را هرگز کار نکرد. و پیشنهاد کرد آموخته‌هایمان را با متنی کاملاً بی‌سر و ته، به آزمایش صحنه ای بگذاریم. آن روزها در محل کارگاه نمایش که هنوز رسماً به وجود نیامده بود به کار پرداختیم. در متنی که من کار کردم به نام "فاجعه"، محمود استاد محمد و فریده صوفی بازی کردند. بعد از پایان نمایش‌هایی که هر کدام از ما کار کردیم، بیژن گفت: "امیدوارم همه متوجه شده باشید که هنوز همه شما در مرحله 'لا اله' هستید یعنی آموخته‌اید آنچه را که در تئاتر ضروری نیست به کار نبرید. اما مرحله مهمتر، مرحله 'الا لله' را هنوز نیاموخته‌اید."

"محمود استاد محمد راه دیگری را رفت. با استادان دیگری آشنا شد، نمایشنامه‌های متعددی کار کرد. نمایش "شب بیست و یکم" او را دیدم. نمایش موفقی بود ولی از ایده‌های بیژن مفید برای کار نمایشی، بسیار فاصله داشت."

قبول این جملات برای ما که در تمام شهر بیش از ستارگان سینما شهرت داشتیم بسیار سخت بود. و طبیعی است که آوازه‌گوش نکردیم. و هرکس راه خود رفت.

محمود استاد محمد راه دیگری را رفت. با استادان دیگری آشنا شد، نمایشنامه‌های متعددی کار کرد. نمایش "شب بیست و یکم" او را دیدم. نمایش موفقی بود ولی از ایده‌های بیژن مفید برای کار نمایشی، بسیار فاصله داشت. محمود استادمحمد در کانادا و لس‌آنجلس، نمایش شهر قصه را به صحنه برد با همان صدای اصلی - به نظر من به شیوه بازیگران آماتور که صدای ما را پخش می‌کنند و در صحنه راه می‌روند و خلاقیت جدیدی در کار نیست. بارها در این مورد صحبت کردیم.

من معتقدم اگر شهر قصه روزی با بازیگران حرفه‌ای به صحنه می‌رود، باید با متن چاپی کار شود. کاش محمود می‌توانست بر خلاقیت‌های خود تکیه کند و از شهرت مخرب شهر قصه فاصله بگیرد. حیف، شاید شرایط امروز فرهنگی در ایران، این امکان را از همه دست اندر کاران فرهنگ گرفته است.

در این لحظه فقط به خانواده و دوستان او می‌اندیشم که درد عزیز را دارند و همه خانواده تئاتر که سی و چهار سال است عزادار آزادی بیان است (برگرفته از بی‌بی‌سی بخش فارسی).

برای کدامین گوش، چشم و دست / آیا فریاد رسی هست؟! **مینرا پورشجری**



اکنون که دست به قلم برده ام، نمیدانم ابتدا و انتها و امتداد دردها را چگونه در این دل نوشته جای دهم! دردها و فریادهایی که وجه مشترک خیلی از ماست؛ مایی که عزیزان و هم میهنانمان در سرزمین دریند ایران در فجع ترین شرایط بی فریادرسی کارگشا، کالبد و روانشان تکه تکه میشود و فریاد عزیزانشان از مرزهای محصور تا تبعید نفس گیر به جایی نمیرسد! آیا باید از کار و کنش خویش گله مند باشیم؟ چه راهکاری برای حفظ جان جگرگوشه هایمان در زندان های ایرانی داریم که به جزیره متروک آدم خوارها بدل شده است؟!...

از سویدی اندک اخبار درز بیرون یافته از زندان بزرگ ایران و تک زندان های ریز و درشت دیگر - که حکم یک از هزاران فاجعه ای است که از فضای سراسر سانسور آن سامان به بیرون می آید- حاکی از روز به روز بدتر شدن اوضاع انسانی دارد.

از داخل زندان های ایران: وضعیت حسین رونقی نگران کننده است، آرش صادقی با اعتصاب غذایی معلوم نسبت چه حالی دارد، احمد عسگری با اتهامات دروغ جاننش در خطر است، رضا شهایی در شرایط نامساعدی است، رگهای قلب

محمدرضا پورشجری تا گرفتگی کامل و قطع شریان حیات پیش میرود و... مشکلات زندانیان سیاسی از قبیل بیماری و وخامت وضع جسمی و روحی از مرز نگران کننده بودن هم گذشته است...

از دیگر سو از زندان بزرگی بنام ایران: تنگناهای اقتصادی و اجتماعی مردم هر روز بیشتر و گسترده تر از تمام تاریخ ایران شده است و به آخرین و مدرن ترین ورژن!! خود رسیده است. ظلم و جنایت و بی عدالتی سر به فلک کشیده و برای بحث در کوچکترین مورد آن سالها باید نشست و نوشت و افسوس خورد که چطور این تنها گوهر هر آدمی - که جاننش هست - اینگونه لگدمال و سلاخی و تباو رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی شده است.

نظامی که بی اعتنا به تمام موازین انسانی، این بار در غالب سیاستی جدید و عملی، دست به حذف فیزیکی و خود به خودی زندانیان سیاسی در درون سیاهچاله های خود زده است. از این نظر میگویم جدید و عملی که با توجه به تمام تلاشها و فشارهای مراکز بین المللی حقوق بشر، برای بهبود شرایط غیر قابل تحمل و کشنده زندانیان سیاسی، حاکمان ایران در نهایت خونسردی و خودسری و بی اعتنایی، نه تنها اقدامی در جهت بهبود وضعیت موجود انجام نداده اند، بلکه هر روز شاهد افزوده شدن افرادی جدید به لیست بلند بالای مبارزانی هستیم که شاید همین لحظه از دستشان بدهیم؛ سنار بهشتی ها و زهرا کاظمی ها و افشین اسانلوهای دیگری که در سرزمین دریند ایران به دست این رژیم انسان سوز انسانیت کش پرپر میشوند.

انسانهایی که به واسطه اتهامات واهی و ساختگی - که زاده روح استبدادی سردمداران حکومت اسلامی است و تنها برای بقای ایدئولوژی مخرب و پیگری سیاست اربابشان

تظیم شده است- ماهها و سالها زندانی و بعضاً به مرگ محکوم شده اند. شرایط و محل نگهداری آنها هم به حیوانی ترین و توهین آمیزترین درجه خود رسیده است.

برای نمونه، پدرم -محمدرضا پورشجری- زندانی سیاسی دریند در زندان ندامتگاه مرکزی کرج را مثال میزنم که خود شاهد آن هستم؛ کسی که به جرم وبلاگ نویسی و تنها برای درج عقاید شخصی خود به زندان افتاده است، البته اگر بشود واژه "زندان" را در مورد آن مکان بکار برد؛ چون در ذهن همه زندان مکانی است بسته با امکاناتی حداقلی و اولیه برای گذراندن دوران محکومیت! و این زندان در داخل ایران تبدیل به "فاضلابی" برای نگه داری عزیزانمان شده است.

پدرم و دیگر زندانیان این زندان باید ماهانه ۷۵ هزار تومان برای تخت و ۲۵ هزار تومان بابت شستشو و وسایل شوینده خود بپردازند وگرنه باید در سالن و در میان فاضلابی که به دلیل خرابی لوله ها به بیرون سرازیر شده، شب های طاقت فرسا را به صبح برسانند و تمام تعمیرات و سرمایهش و گرمایش اتاقها به عهده خود زندانیان و با هزینه شخصی آنهاست.

نیز به تازگی و به بهانه پیدا کردن گوشی موبایل و در واقع برای برهم زدن اندک آرامش آنها هفته ای دو مرتبه به اتاقها حمله ور میشوند و تمام اندک وسایل آنها را زیر پا له می کنند و با این کار علاوه بر ایجاد تنش روانی، خسارت مالی فراوانی به آنها میزنند.

۱۰ ماه است که پدرم نیاز اورژانسی به عمل قلب دارد و به تازگی مشکل ورم پروستات او هم مزید بر علت شده و با توجه به تایید پزشکان، پرونده او تا رسیدن به دادستان پیگیری میشود اما پس از آن به طور عمدی و اتوماتیک از آن مرحله به بعد قطع شده و کاملاً نادیده گرفته و بی جواب گذاشته میشود و این درحالی است که این روزها شاهد موارد بسیار نگران کننده و متعددی از بی توجهی به معالجه و

درمان زندانیان سیاسی هستیم...

این چند مورد کوچک را که کنار هم بگذاریم به این نتیجه خواهیم رسید که این ها همه به معنی از بین بردن عمده و آرام زندانیان سیاسی با توجه پزشکی "مرگ طبیعی" است!...

حتم دارم که ستم و بیداد نیمیاند و داد و حق پیروز خواهد شد؛ کما اینکه دیکتاتورهای دیگر تاریخ هم نتوانستند ظلم خود را پابرجا نگه دارند و چه به جبر تاریخ و چه حرکت های آزادی خواهانه و دادگسترانه، ریشه آنها خشکیده شد. در مورد جمهوری جنایت پیشه اسلامی هم چنان که پدرم در دادگاهش خطاب به قاضی گفت: "پس از قذافی و بقیه دیکتاتورهای خاورمیانه نوبت آنان است" تاریخ تکرار خواهد شد. اما روی سختم با کنشگران دلسوزی است که آرمانی جز انسانیت ندارند، اینکه تاریخ ستمکاری ستمگران ایران زودتر به پایان رسد و جان های کمتری مثله و سلاخی شود، کاملاً دست مبارزان آزادی و مدافعان انسانیت است؛ بایستی برای نجات زندگی همه زندانیان باور و اندیشه، فارغ از هر تفکر و بینش شخصی، کم کاری ها را کنار گذاشت و کاری عملی کرد.

3 مرداد 1392

نگذارید همسر بهنام ابراهیم زاده را به زندان برگردانند

نیما فرزندم به حضور پدرش نیاز دارد.

این نامه را خطاب به همه انهایی که قلبشان برای آزادی و انسانیت می تپد، مینویسم. بی شک همه شما عزیزان سازمانها و نهادهای حقوق بشری هر انسان آزادی خواهی که قلبش برای انسانیت می تپد. خبرهای دردناک مریضی تنها فرزند ما نیمای عزیز را دارید. میدانید که ما با وجود زندانی شدن همسر بهنام ابراهیم زاده چه دردها ورنج هایی را انهم در نبود همسر بهنام متحمل می شویم. فرزندم نیما در نبود پدرش متاسفانه به این مریضی دردناک ودهشناک گرفتار شد و اکنون ماههاست که ما نیما را در بیمارستان فوق تخصصی کودکان محک بستری کرده ایم. اما به تازگی نیما را به خانه و به کنار خودمان آورده ایم ولی بعد از چند روز دیگر نیما بنا به تاکید دکترهای بیمارستان محک ووخیم بودن وضعیتش باید به بیمارستان محک برگردد و بستری شود. در این مدت زمانی که همسر در کنارمان بود تا حدودی وضعیت روحی نیما بهتر شده بود. ولی اکنون باز مقامات قضایی تصمیم گرفته اند که همسر و پدر فرزند بیمار را به زندان برگردانند. برگرداندن همسر بهنام به زندان ضربه سخت و کاری به تنها فرزند بیمار نیمای عزیز می رساند و قطعاً بهبودی اش را به تاخیر و به خطر می اندازد. فرزندم همان گونه که به دارو و قرص پزشکان برای بهبودی اش نیاز دارد، به پدرش هم نیاز دارد. من آزادی او را میخواهم. جرم همسر تنها دفاع از کودکان و کارگران بوده است. بهنام یار و یاور دهها خانواده کارگری و کودک بوده است که به حبس نا عادلانه محکوم گردیده اند. آیا همچین انسانی باید جایش گوشه و کنج زندان باشد و از دیدن تنها فرزند بیمارش و کودکانی که بهنام به آنها علاقمند است محروم بماند؟ من امروز به عنوان مادر نیما ابراهیم زاده و همسر بهنام ابراهیم زاده از تمامی سازمانها و نهادهای انسان دوست و مترقی و همه کسانی که قلبشان برای انسانیت می تپد می خواهم که به هر طریق ممکن که می توانند نگذارند بهنام را به زندان برگردانند و اعتراض خود را علیه این تصمیم و برگرداندن بهنام به زندان واکنش نشان بدهند. نیمای من به پدرش نیاز دارد و ما نیز به کمک شما عزیزان نیاز داریم. ما را تنها نگذارید. همانطور که تا کنون همراهان بوده اید. صمیمانه از همگان سپاسگزارم. کمک کنید تا بهنام در کنار ما بماند

زبیده حاجی زاده همسر زندانی بهنام ابراهیم زاده 17 مرداد 92

ادامه صفحه 10

ایلتاز جمشیدی

گلابه یگشاید و «مردم» بگویند. فخر شما در نوشته‌تان به چشم ناپیوست ماست که می‌آید نه به چشم آنان که کیفیتاً مخاطب شما نیستند چون آنان از خود فاخران زمانند و از فخر فروشان. ایرادی ندارد که موسوی بیانیه می‌دهد که «اگر برای حذف پارانه‌ها شلوغی و اعتراضی ندارد از طرفدارانم می‌خواهم که دخالت نکنند این مسئله ما نیست.» او اتفاقاً و عجیباً که راست می‌گوید و راست. راست می‌گوید چون صادقانه مخاطبان خود را بازمی‌شناسد و می‌داند که برای آنها و یا حداقل برای خیلی از آنها کم و زیاد شدن 500 تومانی و هزار و 2 هزار تومانی که چیزی نیست و راست می‌گوید چون می‌داند که هستند کسانی که 40 هزار تومان برایشان چیزی نیست. شما هم راست بگویند و راست. راست بگویند که فاضلید و از بالا سخن می‌گویید و راست بگویند که ناراحت نشوید بهو من هم از خود شما هستم. راست بگویند که 100 تومن چیزی نیست و راست بگویند که بی‌تربیت‌های بی‌فرهنگ برای 100 تومن 200 تومن عزت می‌فروشند. به ناپیوست ما بگویند که 100 تومن چیزی نیست که بخواهی بگیری، به رئیس او هم بگویند که صد تومن چیزی نیست که بخواهی بدهی. راست بگویند و راست بگویند. راست بگویند و صدای ناپیوست ما را هم بشنوید. گزینه به کار او هم آمده است و فهمیده که روابطش را با شما در چه بستری باید مهیا کند. بی‌اعتنا به خطاب شما با شماست: کار بهتری برای من سراغ ندارید؟ شنیده‌ام که بعضی جاها تا صفحه‌ای سیصد تومان هم می‌دهند. به او هم راست بگویند و اگر کاری سراغ دارید معرفی کنید.

[1] این نوشته پاسخی است به نوشته حسام سلامت که متن آن را عیناً در زیر شاهدید:

«نان را از هر طرف که بخوانی نان است. نان تافتون نان است، نان سنگک نان است، نان بربری هم نان است. نان تافتون 125 تومانی نان است، نان تافتون 175 تومانی هم نان است. نان سنگک 500 تومانی نان است، نان سنگک 600 تومانی هم نان است. نان همیشه نان است. مردم ما اما نان را همیشه جدی گرفته‌اند، شاید به این خاطر که همیشه قرار بوده برکت سر سفره‌هاشان باشد. دیروز بر سر زبان‌ها افتاد و در میان جمع پیچید که نان، همه‌ی نان‌ها، قرار است امروز، یکشنبه، گران شود. همین شد که جدیت تاریخی ملت بر سر این برکت باری دیگر بالا زد و انجامید به ردیف‌شدن صف‌های طویل جلوی نانوای‌های شهر. توگویی ملت به این صرافت افتاده بودند که تا می‌توانند نان انبار کنند و از این طریق خود را از فحطی روزهای بعد نجات دهند. این را قاعدتاً به حساب «نان‌دوستی» مردم نمی‌شود گذاشت. ماجرا به این هم مربوط نمی‌شود که وضع مردم آنقدر خراب است که مجبورند بر سر 100 تومان و 200 تومان خود را به آب و آتش بزنند. این هجوم جمعی به نانوایی‌ها به هیچ‌وجه موضوعی «طبیعی» نیست. به نظر می‌رسد این هجوم از چیزی چون فروپاشی «اخلاقی» یک جامعه در کلیت‌اش حکایت می‌کند، جامعه‌ای که در آن دولت می‌تواند با اومارش، حالا این اوامر هر چه می‌خواهند باشند، آن را به بازی بگیرد و روی سر و انگشت‌اش بچرخاند. این تازه فقط نیمی از ماجرا است. نیمه‌ی دیگری، نیمه‌ی فاجعه‌برترش، سوارشدن مردم روی سر و دوش همدیگر است، له‌لورده‌کردن همدیگر برای پیشی‌گرفتن از رقیب در رسیدن به لقمه‌ای که کمی آنسوتر انتظارشان را می‌کشد. هیچ‌چیز قابل‌درکی در این «بربریت بر سر نان بربری» وجود ندارد. هر چه هست فقط خود این بربریت است. نمی‌گوییم چرا صدای این مردم به اعتراض در نمی‌آید. نمی‌گوییم چرا بر سر نان یک جنبش سیاسی راه نمی‌اندازند. صرفاً می‌گوییم آخر از این انبارکردن نان چه طرفی می‌خواهید ببندید، آخر مگر برای چند روز می‌توانید نان انبار کنید، آخر مگر چقدر می‌توانید شکم‌تان را با نانی ارزانتر از نان امروز پر کنید؟ به آنها می‌گوییم حالا که چنین استعداد چشمگیری در تطابق با شرایط دارید، حالا که هر چه پیش آید نهایتاً خودتان را با آن سازگار می‌کنید لاف‌ل در مورد این گرانی نان هم همینطور رفتار کنید و فردای گرانی‌اش، درست مثل روزهای قبل، سری به نانوایی محله‌تان بزنید و تافتون را به جای 125 تومان 175 تومان بخرید و خلاص؛ دیگر چرا اینهمه دست و پا می‌زنید، چرا اینقدر خود را تحقیر می‌کنید، چرا به این راحتی به هر سازی که این دولت می‌زند، می‌رقصید؟ از چه می‌ترسید؟ این ترسی که از چشم‌هاتان دارد بیرون می‌زند برای چیست؟ آیا با انبارکردن نان ترس‌تان آرام می‌گیرد؟ یا شاید دارید برای روزهای جنگ تمرین می‌کنید؟ نگران نباشید، نئولیبرال‌های وطنی می‌گویند چنان جنگی جنگی آزادی‌بخش خواهد بود و همه‌ی ما به برکت آن آزاد خواهیم شد. فارغ از اینها، مگر سه سال پیش در همین روزها نبود که براستی «مردم» شده بودید، که سودای آن داشتید خود را به دست خود آزاد کنید؟ مگر همین روزها نبود که سر از روزمرگی تحقیرشده‌ی زندگی‌های خصوصی‌تان بیرون آورده بودید و می‌خواستید «جامعه» را برای همگان ممکن کنید، که می‌خواستید چیزی نو بسازید؟ حالا که سیاست مرده است، حالا که دیگر «مردم»ی در کار نیست، لاف‌ل خود را چنین بی‌مهابا نغی نکنید، لاف‌ل چنین مشتاقانه در برابر دولت خم نشوید، لاف‌ل «اخلاقی» زندگی کنید.»

دردنامه "زن" های در تبعید

آزاده شیرازی

از سایه سنگین حکومت که می‌گریزی، پا در وادی بی‌نشانی می‌گذاری. در سیاهیهای وحشت صدایی با زبان مادریت تنت را به لرزه وامیدارد. نمیدانی سراب است یا یک آغوش محبت، بادهای سرد تنهایی در غربت تورا به تردید می‌اندازد که شاید میتوانی به همزیانت در این بیابان انسانیت که زبان گفتاریشان هم با تو بیگانه است یکبار دیگر اعتماد کنی. آرام آرام بارقه‌های امید در وجودت ریشه می‌دواند تا آنجا که تجربه‌ها و عقلانیتت را یک بار دیگر به کناری بگذاری و دست همزیانت را بگیری برای دقایقی درد دل کردن، از فرار و تعقیب‌ها گفتن، از فرار و نشیب‌ها، از درهای بسته، از رانده شدن از خانه پدریت؛ وطنت، که همه دار و نداشت بود....

اما دریغاً..... که از یاد برده‌ای مشکل من و مای زن در این جامعه، حکومت نیست، خود جامعه است... عمق افکار پوسیده مردسالارانه ایست که رنگ خود را مانند آفتاب پرست عوض میکند. مشکل من و ما، منم، تویی، فرهنگمان است. خرافه پرستی و اسیر مذهب شدنمان است.

از "زن" بودنمان ترساندنمان آنقدر که خود را نشناختیم، درنیافتیم "زن" چه قدرتی میتواند داشته باشد. نیاموختیم این واژه موجودیست تمام، خواسته‌هایی دارد غریزی، مانند همه، اما تن دادن به غریزه همیشه هم باعث زیر سوال بردن هویت انسانی نیست چه بسا تأییدی است بر موجودیت، نگذاشتند بفهمیم به خاطر غریزه مان تن به عشق‌های دروغین ندهیم.

نگذاشتند دریابیم بهای ارضای حس نوازش و دوست داشته شدن، اسارت و واگذاری تمام حقوق انسانیمان نیست. نگذاشتند دریابیم چه فاصله ژرفی میان ما و انسانها کشیده‌اند. آنجا که از حقوق انسانی و شهروندی سخن می‌گویند ما دچار توهمیم که خود را محق میدانیم.

برای اثبات هر حقی باید ابتدا وجودمان را ثابت کنیم، برای اثبات خودمان باید بر تک تک به اصطلاح ارزشها و تابوهای فرهنگیمان پا بگذاریم و انگشت نما شویم، متهم شویم، مورد توهین و سرخوردگی قرار بگیریم و اگر تسلیم نشدیم، ویران نشدیم، سرگردان و بی‌آشیان شویم.... پا به وادی ناآشنایی بگذاریم که با رنگ و ظاهری فریبا کمر به سرکوبت بسته‌اند. در این فرهنگ و در این اجتماع باید برای گذراندن روزهایت محتاج باشی، محتاج صحبت، محتاج نوازش، محتاج محبت، محتاج همخوابی، محتاج به جنسی دیگر... و اگر نبودی تیشه به ریشه ات باید بزنند...

"نگاهی واقع بینانه به جایگاه زن در ایران اسلام زده"

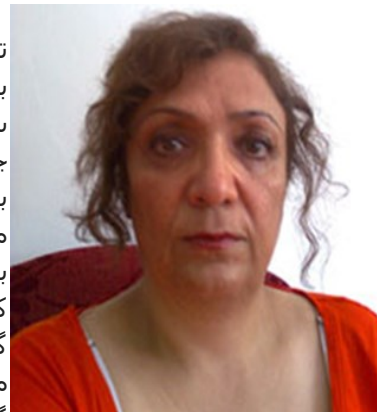
شاهین کاظمی



مجموعه شرایط این تحلیل را پیش رو می‌گذارد که رئیس دولت یازدهم یا رئیس جمهور فعلی برای جبران عقب‌گردهای نظام و دولت قبلی در زمینه زنان نه تنها نیاز به زمان بلکه نیاز به همکاری مجدانه سایر قوا و نیروهای حاکمیت دارد. در این میان مشخص نیست رئیس جمهوری اعتدال‌گرا که بسیاری معتقدند بیشتر به سمت اصول‌گرایان متمایل است تا اصلاح‌طلبان، تا چه اندازه می‌خواهد بر سر مسائل زنان با حاکمیت درگیر شود؟

در نظر گرفتن این نکته شاید موجب انگیزه مضاعفی برای طرح و تدوین مطالبات و آغاز سازماندهی و تشکل نیروهای زنان باشد. زیرا تنها نکته مهم در این میان نه روی کار آمدن رئیس جمهوری پاسخگو، بلکه تغییر نگاه و قوانین زن ستیز که از دستورات اسلامی نشأت می‌گیرد؛ تغییری که محال بنظر میرسد اما در صورت انجام و باز شدن فضای نسبی کنشگری در جامعه است که به تبع آن زنان مجدداً تریبون‌های رسمی برای طرح مطالبات خود خواهند یافت و به مرور زمان به عرصه عمومی که در این سال‌ها به شدت از آن رانده شده‌اند، باز خواهند گشت. رسا شدن صدای جنبش زنان به عنوان قشر مورد ظلم واقع شده حاکمیت را مجبور به پذیرش در زمینه مسائل زنان خواهد کرد البته این رسایی حتماً هزینه‌هایی خواهد داشت که در تمام طول عمر این حکومت خشونت طلب زنان مبارز بیشترین هزینه‌ها را پرداخت کردند. این دولت هم هیچ کاری نمی‌تواند در رفع محدودیت و مطالبات که بر جامعه و زنان انجام دهد چرا که این با اصلی‌ترین پایه‌های نظام کار دارد که ورود به این خطوط قرمز حتی از رئیس جمهور بر نمی‌آید. از سوی دیگر رابطه جنبش زنان با حاکمیت و تغییرات درونی آن، امر مهمی است که از اهداف مبارزاتی جنبش زنان میباشد که حاکمیت این حرکت را بر نمی‌تابد. و اینجاست که نقش سازمان‌ها و نهادهای امور زنان نمایان میگردد و لزوم سازماندهی جنبش زنان مبارز احساس میگردد. و این پرسش اساسی که «تصور ما از تغییر یک فرد در راس یک قوه در یک حکومت خودکامه چیست و چه تغییری در نگرش به جایگاه زنان دارد؟ «آیا وقت آن نرسیده که برای طلب حق تضییع شده زنان در ایران اسلام زده مبارزه کنیم؟ این مقدمه کوتاه را خدمت شما عرض کردم تا در شماره‌های بعدی با هم پای صحبت زنانی بنشینیم که مبارزه را انتخاب کرده‌اند و پاسخگوی سوالات ما بودند.

به امید آزادی ایران و سربلندی مردم



**ظلمی که بر زنان ایرانی می‌رود
مرضیه آدمی**

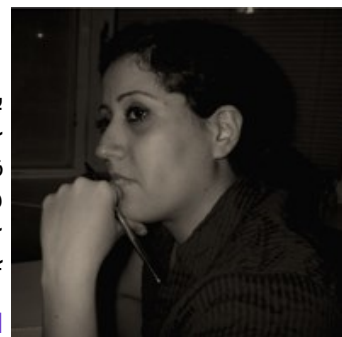
تغییرات زیاد به خیابانهای تهران باز گشته اند. این گشتهای سرکوبگر همانند گذشته یک جا مستقر نمیشوند بلکه بصورت شناور به گشت زنی میپردازند. قابل توجه اینکه تنفر بیش از حد مردم از این گشتهای که اخیراً به درگیری با آنها و گوشمالی دادن این ظالمان به ملت، یعنی گشتهای (منجر گردید باعث این تغییر روش آنها شد. از سوی دیگر روزنامه ی حکومتی ابتکار روز 28 مرداد از یک اقدام سرکوبگرانه ی جدید خبر داد و نوشت. احمد گراوند جانشین فرمانده مرزبانی ناجا گفت: در صورتی که عوامل دریابانی با موارد بدحجابی و بدپوششی رو به رو شود، با مصادیق برخورد کرده و پس از صورتجلسه آنان را به عوامل انتظامی تحویل میدهند. همانطور که با بدحجابی در خودروها می‌شود. ما در شناوررها نیز همین کار را انجام میدهم. میدانم آیا درد و معضل و مشکلات مملکت همین یک مورده؟ چرا بجای این کار بی نتیجه نمیروند سراغ اختلاسگران میلیاردری و قاچاقچیان و دزدان؟ چرا جلوی اعتیاد و فحشا و تجاوز به زنان را نمیگیرند و این مصیبتها و بلاها را ریشه کن نمیکند؟ دلیلش این است که همیشه از زیر بار کارهای سخت و زمانبر شانه خالی کرده و میکنند. ساده ترینش گیر دادن به دختران و زنان است. اگر توانستید چنین کار مثبت و مفیدی را بثمر برسانید. آن وقت است که میتوانید برای یکبار هم شده بخودتان ببالید که کارتان هنر بوده و توانسته اید مفید واقع شوید. چند روز پیش مطالبی را از سخنان امام جمعه ی شهر سراب دیدم که واقعاً هم متأثر شدم و هم خنده ام گرفت و این آقا با آن افکار قرون وسطایش بخود

امروز برای باری دیگر میخواهم در باره ی ظلمی که بر قشر زنان ایرانی می‌رود صحبتی داشته باشم. بارها و بارها در تجربه بما ثابت شده در هر مقطع زمانی ک به رای زنان نیاز داشته‌اند. برای زمانی هر چند محدود آزادی نسبی به این قشر داده شد. تا کارشان راه بیفتد و دیری نپاییده که آش همانا آش و کاسه همان کاسه. اگر یادتان باشد در پروسه ی انتخابات اخیر چه ازادبها که به ملت داده نشد مخصوصاً به دختران و زنان ولی پس از سپری شدن چند روز که کارشان با این قشر تمام شد. روز از نو روزی از نو بگیر و ببندها و اذیت و آزارهای زنان شروع شد درست وقتی که برای دیدن مسابقه ی فوتبال به ورزشگاه آزادی رفتند. ماموران انتظامی چنان راه را بر زنان سد کردند. که نه تنها اجازه ی ورود به آنجا را نیافتند. بلکه چه توهینها که بانها نکردند و جسارت را به جایی رساندند که تعدادی از آنها را که در برابرشان مقاومت میکردند دستگیر نمودند. پس چه اتفاقی در طول این چند روز افتاد. که فضا اینقدر امنیتی شد و تغییر کرد؟ چگونه زنان تا چند روز پیش آدم بحساب میامدند. ولی حالا مردان اجازه دارند وارد شوند ولی زنان نه. بنا به گزارشهای رسیده از شهرهای مختلف کشور. گشت سرکوبگر ارشاد با

بین‌المللی قزوبین است که قبلاً در سال 1389 به یک سال حبس تعلیقی محکوم شده و باز در 5 مرداد امسال احضار گردیده که مسئولین گفته‌اند این بازداشتش ارتباطی با حکم قبلیشان ندارد. ما زنان زندانی را سراغ داریم که بیش از 5 سال است که حتی یک روز هم مرخصی نداشته‌اند. چنین بی رحمی و شقاوتی را دیده‌اید؟ آنهم در کشوری که دم از اسلام میزنند که جایگاه زن را والا و باارزش جلوه میدهند. پس کو؟ کجاست آن والایی؟ مردم ایران تصور میکردند که با انتخاب این رئیس جمهور میتوانند مقداری از حقوق از دست رفته اشان را برگردانند. ولی متأسفانه انطوری که فکر میکردند. نشد. باز تفکیک جنسیتی دانشگاه و محدود کردن رشته‌های تحصیلی برای دختران. بعنوان یک زن مجبوری در کشوری زندگی کنی که اجازه ی انتقاد از مسئولان را نداشته باشی. دخترانی همانند طنین نراقی که بازیکن تیم ملی زنان ایرانند و بخاطر مصاحبه هایش علیه فدراسیون از شرکت در مسابقات بمدت 3 ماه محروم و پیرداخت 200 هزار تومان محروم کرده‌اند. در کشوری که بانکها را زنانه. مردانه میکنند تا جایی که جناب احمد شهید گزارشگر سازمان ملل در زمینه ی حقوق بشر در ایران اخیراً اظهار داشتند که 85 درصد از زنان در زندانهای ایران مورد تجاوز قرار میگیرند و هم چنین گفته‌اند که در ایران* نبودن زنان در پستها و موقعیتهای کلیدی میباشد. ما زنان در تصمیم گیرهای کلان باید حضور مساوی داشته باشیم و با این جمعیتی که حضور زنان فرهیخته امروز بیش از هر دوره ی تاریخی است. انتظار می‌رود زنان در سه قوه نقش فعالی داشته باشند و حضور یک یا 2 وزیر در کابینه حرف زیادی نیست. /

اجازه داده که به نصب عکسهای دخترانی که در کنکور مقام کسب کرده‌اند. اعتراض کند و گفته که باید خانواده‌ها و آموزشگاها از نصب عکسهای دختران کنکوری جلوگیری کرده و نیروی انتظامی و اماکن باید آنها را جمع‌آوری کنند. هموطنان عزیز ببینید که جاهلیت و عقب‌ماندگی تا چه حد؟ که حتی میترسند که با دیدن عکس زنان اختیار و کنترلشان را از دست داده و از خود بیخود شوند. حال از زنانی که زندانی سیاسی و عقیدتی هستند میگویم. و اینکه از 3 هفته پیش از ملاقات حضوری با فرزندانمان محروم گشته‌اند و ملاقاتشان قطع شده و این اقدام بدون هیچ گونه توضیحی از سوی مسئولان زندان و دادستانی تهران انجام شده که بطور مثال به این مادران عزیز میتوانیم اشاره‌ای داشته باشیم* فاران حسامی. مریم اکبری منفرد. صدیقه مرادی. و فریبا کمال آبادی که در 2 هفته ی گذشته اجازه ی ملاقات با فرزندان خردسالشان را نداده‌اند بطوریکه باعث فشار روحی و روانی زیادی برای این مادران و فرزندان آنها گردیده. عزیزانم در کجای دنیا با زنان اهل علم و طرفدار آزادی ی عقیده و بیان این چنین وحشیانه برخورد میکنند؟ چرا با دختران دانشجو چنین برخورد میکنند؟ بجای اینکه امکانات را همچون کشورهای خارجی برایشان فراهم نمایند. راهی زندان میکنند و از ملاقات با خانواده محرومشان مینمایند و تحت شکنجه و آزار قرار داده تا وادار به اعتراف اجباری به گناهان نکرده که بتوانند از همان اعتراف علیه خود آنها استفاده کنند. بطور مثال مریم شفیعی پور که فعال دانشجویی دانشگاه

بهارستان را موربانه زده، به خاک هم بنشیند، فرقی نمی‌کند.



مزگان حاصلی

پس از حماسه رقص‌های بنفش خیابانی و به لطف فریب جوانان اسیر گشت‌های ارشادی برای حضور در سیاهی لشکر انتخاباتی، این روزها خانه‌ی پوسیده ملت شاهد کشف استعدادهای زیرک وطن سوزی است. وزیران یا شاگردان مطرود و منفوری که با کارنامه‌های سیاه، دوباره تک ماده حضور می‌یابند تا با خوشبینی یک فریب هزار ساله، اسلامی میکاپ شده، دموکراسی تسلیم شده و حقوق بشر با جاشنی قتل و سنگسار و قصاص تحویل‌مان دهند.

اینجا همه چیز عادی است.

میان گذرهای هیچ وقت نرسیدن. میان دلارهای آویزان در شتاب ثانیه‌های مغرور؛ و افسوس کارگران خمیده مفلوک.

اینجا همه چیز به سرعت نور عادی می‌شود؛

از برنامه‌های مشاوران غیر اخلاقی رفتار اسلامی در ۶ شبکه تلویزیون برای تمکین و تفهیم جنابت ترتیبی؛ تا جنگ‌های زرگری در مجلس حامی مستضعفین و باج‌های میلیاردری بر سر رای‌های تأیید و تنفیذ. از مذهب وحشت اسلامی، حقوق به دار آویختن اسلامی، علوم و اینترنت و کتاب و فرهنگ و زبان و زنان سنگسار شده اسلامی، تا کودکان سوخته مدارس و اتوبوس‌های هر روز واژگون شده بر سر دانشجویان ذره‌ای غیر اسلامی و استادان همیشه در انفرادی اسلامی.

ما مردم عادی و تکراری برای کوچه‌های عبور

و اما ما می‌شویم مردم عادی و تکراری تر از یک معمولی برای کوچه‌های عبور؛ عبور از هرچه ایمان و آرزو و باورمان بود.

خسته و خریدار روزنامه‌های دیروز و پریروز؛

خریدار خبرهای خوشبختی، مشتری فرقه‌های تلقین و تکرار آرزوهای دور.

چشم‌هایت را ببند و روزی صد بار بگو خوشبختی، تو همانی که می‌اندیشی!

بعد از این همه مسئولند، مسئول تمام این خوشبختی‌ها!

چرا که حضور یک فرد چه به رای گیری و چه به رای دهی می‌شود تأیید، می‌شود آمار، می‌شود تسلیم، ما همه باقی مانده فریب این بازیها بوده ایم، بازی‌هایی که نتیجه آن همچون سریال‌های مسخره تلویزیونی جمهوری اسلامی آخرش از اول دیکته و به حافظه جمعی مان سنجاق خورده است.

بهارستان است و درد استخوان سوز

سی و اندی سال است که بهارستان است و دل پیچه‌ی ۹۸ درصد آری؛

بهارستان است و حق السکوت یک نسل تجاوز جماران به جان ایران.

بهارستان است و خانه‌ی خواص، خانه نمایندگان همیشه خواب الهی، با خیک‌های انباشته از فقه و عطر پياز.

بهارستان است و شک میان نمازها و غسل‌های اجباری.

بهارستان است و بوی تعفن!

از لابلای دندان‌های حریص با ایمان، که گند می‌زند، گند می‌زند به هر چه فرهنگ و تاریخ و ادب آویزان به دیوار است.

و دیگر پرده هم نمی‌کشند و وقیحانه اعدام و انتقام و قصاص، می‌شود احکام روز؛

و طلاق و ایدز و درد می‌شود دروغ همه‌ی آمارهای تمدن اسلامی؛

و شیشه و کراک تجویز مشروع و بی حد دردهای فراموشی.

بهارستان را موربانه زده، به خاک هم بنشیند، فرقی نمی‌کند

کاش می‌شد که کنترل را برداشت و برای همیشه خاموش کرد این خیمه شب بازی مضحک را.

یا که سیفون را کشید و ندید این باقی مانده‌های فضیلت‌های ماقبل تاریخ را.

زنگ خطر! "بازی کودکان اعدام" در ملاء عام در مقابل دیدگان کودکان

بازسازی صحنه اعدام در بازی کودکان دو برادر در روستایی کوچک در استان کرمانشاه یک قربانی برجای گذاشت؛ «مهران مهدی ۱۲ ساله.»

حادثه‌ای که با بازی دو کودک با الگوبرداری از صحنه‌ی اعدام شروع شد، اما به مرگ یکی از این دو کودک انجامید. حادثه‌ای که برای اهالی روستای کلاش لولیم در منطقه جوانرود در استان کرمانشاه دردناک و باورنکردنی بود، همچنان که برای خانواده اش.

<https://soundcloud.com/radio-farda/4nqhavu7uip1>



**یادی از زندانیان
سیاسی اعدام شده در
تابستان ۱۳۶۷
سیروان فتاحی**

اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ واقعه‌ای بود که طی آن عده بسیاری از زندانیان سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی در ایران در ماه‌های مرداد و شهریور ۱۳۶۷ اعدام شدند. گفته می‌شود شمار بین 2500 تا 5000 زندانی در فاصله کوتاهی کشتار شدند. بیشتر اعدام‌شدگان زندان‌های تهران در گورهای ناشناس گورستان خاوران به خاک سپرده شدند. خانواده عزیزان کشتار شده هر ساله به یاد فرزندان شان مراسم‌های متعدد برگزار میکنند و از مبارزه و زندگی و خاطرات شیرین زندگی شان میگویند. به این مناسبت و در گرامیداشت یاد این عزیزان بخشی از نوشته‌های نسرين پرواز را می‌آورم.

نسرين پرواز از جان به در بردگان آن دوره است که هشت سال عمر پرشور جوانی اش را زیر شکنجه‌های وحشیانه گذراند. ایشان در کتابش زیر بوته‌های لاله عباسی این چنین از آن دوره که سال اعدام اسم نهاده است مینویسد:

یک روز پائیزی سال ۶۰ است. شرایط سیاسی خیلی سخت شده. مردم زیادی دستگیر و اعدام شده‌اند. خیلی‌ها سعی می‌کنند که مبارزه‌شان را به شکل مخفی پیش ببرند. در عرض یک سال گذشته سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر هم مثل خیلی از جریانات ضد رژیم دجار بحران شده است.

هر کس سعی می‌کند که افراد همفکرش را پیدا کند. من و مجتبی احمدزاده و تعداد دیگری یک گروه به نام فراکسیون مارکسیسم انقلابی تشکیل داده‌ایم. قصد ما سازماندهی آن بخش از رزمندگان است که به برنامه اتحاد مبارزان کمونیست تمایل دارند. یک هفته از آخرین روزی که مجتبی را دیدم و با هم حرف زدیم گذشته است. زنگ زده، من هم به خاطر مسائل امنیتی شماره‌ای از او ندارم. خیلی دلخورم چون قول داده بود که بهم زنگ می‌زند. به من گفت کمیته تصمیم گرفته از این به بعد کس دیگری رابط من باشد. خبر برایم ناراحت کننده بود چون مجتبی رابط من با کمیته مرکزی بود. از او پرسیدم:

- چرا؟ یک سال است که ما با هم کار می‌کنیم. من می‌خوام خودت رابط باشی

- من موافق تصمیمشان نبودم، خیلی هم بحث کردیم ولی آنها اصرار کردند.

با ناراحتی قدم می‌زدیم. مجتبی گفت

- جای نگرانی نیست، ما می‌توانیم هر وقت خواستیم همدیگر را ببینیم.

- قول می‌دی که همدیگر را ببینیم؟

مجتبی خندید و گفت قول می‌دم. در حالی که به موهایم که از زیر روسری اجباری پیدا بود نگاه می‌کرد پرسید:

- کی موهاتو کوتاه کردی؟

- دو روز پیش. فکر کردم خوبه یک کمی قیافه‌ام را تغییر بدم.

روی برگ‌های زرد و قرمز و همه رنگ توی پیاده‌رو قدم می‌زدیم و صدای آهنگین زیبایی از خود بجا می‌گذاشتیم. مجتبی اخباری در مورد دستگیری‌ها داد و پرسید:

- جای امنی داری؟

- آره جای جدیدی زندگی می‌کنم و محل کارم را هم فقط تو می‌دانی. نامه‌ای از هوشی به دستم رسیده و خواسته او را ببینم. گفته است که جریان جدیدی را دارند می‌سازند و خواسته که من هم به آنها بپیوندم. نظرت چیه؟

مجتبی به فکر فرو رفت و بعد از کمی سکوت گفت:

- هر کاری که از نظر خودت درسته بکن. ولی من اگر جای تو بودم به دیدنش نمی‌رفتم. بمان و جریانمان را درست کن در حالیکه با هم دست می‌دادیم که جدا شویم و او مثل همیشه دستم را محکم فشار می‌داد تکرار کردم:

- قول بده که بهم زنگ بزنی.

- می‌زنم

هر یک از سویی رقتیم و من فکر می‌کردم که چند روز بعد به من زنگ خواهد زد تا همدیگر را ببینیم ولی نزد. مجتبی انسان دوست داشتنی‌ای است، نمی‌خواهم دوستی‌اش را از دست بدهم. شاید مریض شده، شاید دستگیر شده. امیدوارم که هیچکدام از این مسائل برایش پیش نیامده باشد. هر بار که تلفن زنگ می‌زند منتظر شنیدن صدای او هستم.

امشب به دیدن زوئی می‌روم، شاید او از مجتبی خبر داشته باشد. شاید بیاید خانه زوئی، می‌داند که من آنجا خواهم بود. اگر زوئی هم از او خبر نداشته باشد چی؟ ولی حتما از او خبری دارد. این روزها هر کس برای یکی دو روز هم غیبت بزند آدم فکر می‌کند که دستگیر شده است. در عرض چند ماه گذشته خیلی از دوستانم دستگیر شده‌اند و برخی از آنها خیلی سریع اعدام شده‌اند. از ۳۰ خرداد دستگیرها و اعدام‌ها شدت زیادی گرفته‌اند. هر روز می‌شنوم که دوستی دستگیر شده و یا آن دیگری اعدام شده است. اکثرا هم جوان هستند. انگار امسال سال اعدام جوانان. سال پیش سال شروع جنگ بود که هنوز ادامه دارد. آیا اعدام هم ادامه پیدا خواهد کرد و یا تنها ویژگی امسال است؟

غروب شده است. نگرانیم بیشتر شده، دلشوره دارم. به طرف خانه زوئی راه می‌افتم. زوئی کارگر کفش ملی است، کارگر کمونیست و سازمانده مبارزات کارگری است. مجتبی ما را با هم آشنا کرد. زوئی

تلاش می‌کند کارگران را حول یک سری از حقوقشان متحد کند. او خیلی با تجربه است و من از گوش دادن به حرفهای او لذت می‌برم. گاهی با هم کتاب و یا مقاله‌ای می‌خوانیم و در مورد آن حرف می‌زنیم.

قبل از اینکه به خانه زوئی برسم یک بستنی قیفی می‌خرم. کلید خانه‌اش را دارم، چون او دیر از کار بر می‌گردد. به من گفته بود ممکن است کسی در خانه باشد. در را باز می‌کنم، وارد اولین اتاق می‌شوم و در را می‌بندم. احساس می‌کنم کسی در اتاق کناری هست، نمی‌دانم کیست. از اتاق کناری کسی می‌پرسد:

- تو هستی پرواز؟

در حالیکه بستنی‌ام را لیس می‌زنم جواب مثبت می‌دهم. صدا ادامه می‌دهد:

- خبر را شنیده‌ای؟

احساس می‌کنم چیزی در دلم فرو می‌ریزد. صدا از گلویم بیرون نمی‌آید. با صدای لرزان می‌پرسم:

- چه خبری؟

- مجتبی و مصطفی چهار روز پیش دستگیر شدند. آنها چیزی همراهشان نداشتند ولی شناسایی شدند.

شوکه هستم. سستی و ضعفی تمام وجودم را احاطه کرده است. مرد پشت در دارد همچنان حرف می‌زند ولی من نمی‌شنوم چه می‌گوید. نمی‌خواهم بشنوم. مغزم قادر به تجزیه و تحلیل محیطم نیست. به دستم نگاه می‌کنم. بستنی‌ام آب شده و روی دستم روان است.

نگاهی به اطراف اتاق می‌اندازم. یک سینی با چند استکان چای جلوی یک سماور توی اتاق است، بستنی را توی سینی می‌گذارم. احساس می‌کنم چیز خیلی تلخی را لیس زده‌ام. نمی‌دانم چه بگویم.

دلم می‌خواهد با صدای بلند زار بزوم ولی بغض همچون گلوله‌ای سفت گلویم را می‌فشرد.

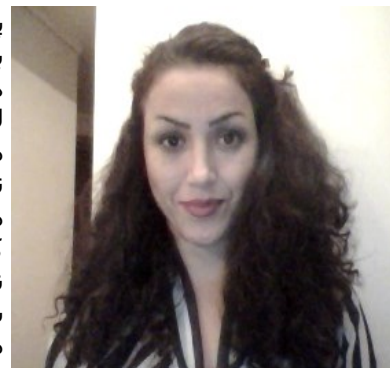
احساس خفگی می‌کنم. صورتم خیس اشک است. آرزو می‌کنم که خیر اشتباه باشد، و یا همه‌اش خواب باشد. دلم خیلی برایش تنگ شده است. آیا واقعا دستگیر شده؟ یعنی الان زیر شکنجه است؟ یعنی دیگر او را نخواهم دید؟ نمی‌دانم. تصور اعدامش برابم سخت است. گذشت زمان را احساس نمی‌کنم. افکارم مغشوش است. بی آنکه بخواهم، مجتبی را زیر شکنجه تجسم می‌کنم. دلم می‌خواهد از همه این تجسمها رها شوم. تحملشان را ندارم. ولی قادر نیستم افکارم را کنترل کنم. به یاد قیافه‌اش می‌افتم. صورت استخوانی و خشنش با چشمان مهربانش جذابیت خاصی به او می‌دهد. اعتماد به نفس و اراده‌اش، برخوردش به مخالفان سیاسی برابم جالب است. هیچ وقت از شنیدن نظر مخالف عصبانی نمی‌شود. سعی می‌کند با بحث منطقی شخص مخالفش را به فکر وادارد. هیچ وقت مخالفینش را تحقیر نمی‌کند. برخوردش برابم آموزنده است. رفتار دوستانه و صمیمانه‌اش را نسبت به آنها که نشان از عشق او نسبت به آنهاست به یاد می‌آورم. بخصوص برخوردش به رفقای زن برابم با ارزش است. برخوردش با من می‌شود در رفتارش دید. با اینکه با خط سیاسی و سیستم فکری برادرش مسعود مرزبندی کرده بود ولی به خاطر علاقه‌اش به او، اسم تشکیلاتی‌اش را مسعود گذاشته بود. مسعود را رژیم شاه اعدام کرده بود و حالا خودش زندانی جمهوری اسلامی است. مجتبی همراه مصطفی یکی از صمیمی ترین دوستانش دستگیر شده است. مجتبی جدی به نظر می‌آمد، در حالیکه مصطفی شوخ و شیطان بود. گاهی احساس می‌کردم که همدیگر را کامل می‌کنند.

صدای در می‌آید، باید زوئی باشد. اشکهایم را پاک می‌کنم. در را باز می‌کنم، غم را در چهره‌اش می‌بینم. هرگز او را تا این حد غمگین ندیده بودم. بغلم می‌کند. بی‌آنکه سخنی رد و بدل کنیم، هر دو اشکمان روان می‌شود.

شب دیر می‌خوابیم و در مورد خیلی چیزها حرف می‌زنیم. زوئی برابم در مورد زندگی خانوادگی مجتبی می‌گوید، اینکه از نظر سیاسی فعال بوده‌اند و برادرانش زمان شاه اعدام شده بودند. نیمه شب، قبل از آنکه خواب ما را از این دنیای پر از کشتار دور کند، هر دو می‌دانیم که او اعدام خواهد شد.

پدیده خودکشی زنان و دختران جوان در جامعه ما متأسفانه به یکی از معضلات بزرگ در بخش‌هایی از جامعه کوردستان ایران بدل شده است. قاعدتا دلایل متعددی در این امر دخیل هستند که من سعی خواهم کرد به اختصار به هریک از آن‌ها بپردازم. قبل از هر چیز لازم است که بدانیم اقدام به خودکشی در میان آن بخش از زنان و دختران بیشتر اتفاق می‌افتد که با ناکامی‌های بسیاری در زندگی شخصی خود روبرو بوده‌اند. به نوعی می‌توان گفت که نفس اقدام به این امر در بسیاری از حالتها بروز بسیار دردناک اعتراض زن به مناسبات ناعادلانه و ظالمانه‌حاکم بر خانواده و اجتماع و محیط زندگی است. به عبارتی کانون‌های مختلفی در شکل‌گیری پدیده خودسوزی یا خودکشی زنان و دختران کورد نقش ایفا می‌کنند که نزدیکترین آنها به خود زنان کانون خانوادگی است.

شکل‌گیری کانون خانواده در بسیاری از مناطق کوردستان متأثر از یک سری مناسبات مردسالارانه است که از بالا به پایین به صورت یک هرم قدرت فامیلی و خانوادگی اعمال می‌گردد و قاعدتا دختران جوان که به بخشی از بافت یک خانواده بدل خواهند شد کمترین نقشی در این امر ایفا می‌کنند. واضح تر بگویم شروع یک زندگی جدید برای دختر جوان کورد در بسیاری از مناطق رشد نیافته کوردستان و پذیرش همسر جدید به میل و رضایت او صورت نمی‌گیرد، بلکه آنچه در امر ازدواج بیشترین نقش را ایفا می‌کند، مصلحت‌اندیشی بزرگان خانواده و ریش‌سپیدان فامیل است، لذا قبول یک همسر جدید از سوی دختر جوان کورد در یک شرایط ناخواسته صورت می‌گیرد و این حلقه گمشده معضلی به نام



پدیده خودکشی زنان و دختران جوان
فریبا رشیدی

خودکشی زنان در جامعه ما می‌باشد. بنابراین میتوان گفت که خانواده و مناسبات حاکم بر آن قویترین عامل رشد انگیزه‌های فردی در شکل‌گیری پدیده خودکشی می‌باشد. اما مناسبات حاکم بر خانواده در جامعه ما چگونه تعریف می‌گردد؟ چه شاخصهایی این مناسبات را به ما می‌شناسانند؟ کدامین فاکتور بیشترین نقش را در تخریب جهان ذهنی یک دختر جوان در خانواده کورد ایفا می‌کند؟ پاسخ روشن و صریح به هرکدام از این پرسش‌ها مستلزم ارثه‌ی فاکتورهای محکم و قانع‌کننده است که بدون شک به بررسی‌های میدانی در حول و حوش هرکدام از این پدیده‌ها نیاز دارد و شاید در فرصت‌زمانی بیشتری بتوان به آن دست یافت. اما به طور کلی می‌توان گفت که یک خانواده جزئیست در میان اجزاء تشکیل‌دهنده یک اجتماع انسانی. هرکدام از اجزاء در درون خود و در ارتباط با اجزاء دیگر تابع یک سری نورم و ارزش هستند که برای کلیت اجتماع انسانی ساکن در یک محیط جغرافیایی به عنوان چارچوب و خطوط قرمز پذیرفته شده‌اند که عبور از آن‌ها به مثابه سرکشی و بعضا حکم ارتداد را به دنبال دارد. به طور مشخص در بخش‌هایی از جامعه کوردستان که مناسبات انسانی به تاسی از ارزشهای سنت گریانه به پیش می‌روند زنان و دختران آنگونه که باید و شاید در کانون‌های تصمیم‌گیری خانوادگی حضور ندارند و به طبع در امر ازدواج که در مسیر زندگی هر دختر جوانی قرار دارد و شاید مهمترین و بزرگترین نقطه عطف زندگی او باشد خود او از حق انتخاب همسر و بروز احساسات عاطفی خود به کسی که شاید روزی همسر او باشد، منع گردیده و این طبیعیترین حس انسانی بایستی به خاطر یک سری ارزشهای پدرسالارانه قربانی گردد و ناگفته پیداست که سرکوب این حس و صرف نظر کردن از حق انتخاب شریک زندگی به گرایش‌های درون‌گرایانه زن در چنین محیطی دامن خواهد زد و مضاف بر این نحوه برخورد همسر تحمیلی در سرآغاز زندگی مشترک حس از خود بیگانگی و دلزدگی و افسردگی را در میان زن جوان ما تقویت می‌کند که نهایتاً وی را در لبه پرتگاه قرار خواهد داد و بدین ترتیب زندگی به پایان خود نزدیکتر خواهد شد و عاقبت ماجرا هم که ناگفته پیداست.

یکی دیگر از عواملی که نفس بسیار مخربی در زندگی زنان ایفا می‌کنند، مراکز قانونگذاری دولتی هستند که خود بهتر می‌دانند که در حل اختلافات خانوادگی میان زن و مرد ناعادلانه و ظالمانه قضاوت می‌کنند و به عنوان نمونه در امر طلاق حق حضانت را به مرد می‌دهند و این شاید بزرگترین ضربه‌ایست که به یک مادر در پیشگاه قانون وارد می‌شود. به عنوان مثال یک زن جوان کورد که دارای یک یا دو فرزند خردسال است در صورت طلاق گرفتن از همسر خود از حق مادر بودن هم دست خواهد

بلکه ممکن ترین راهی که برای من قابل تصور بوده است ترک دیار خود بود که حداقل فرصت یک فریاد را برای خود حفظ کرده‌ام.

به قول مارکس هر آنچه سفت و سخت است دود می شود و به هوا می رود، اگر ما در یک سولیداریت و همبستگی قرار بگیریم، مشخصا در اینجا به چند نمونه از این همبستگی اشاره می کنم. جنبش سیاسی کوردستان (اعم از احزاب و سازمان های کورد) بخش قابل توجهی از زنان جامعه ما را حول اهداف و آرمان های خود گرد آورده اند که در بسیاری از موارد زنان در مراکز تصمیم گیری آن قرار گرفته اند و این جنبش بخش قابل توجهی از زنان کورد را در چارچوب اتحادیه های زنان سازمان داده است. اما در سطح وسیعتری جنبش زنان در جامعه کوردستان به رغم سیاست های زن ستیز جمهوری اسلامی و فرهنگ واپسگرایانه درون جامعه شکل گرفته است، زنان تحصیل کرده و شجاعی در راس و ساختار این جنبش و در قالب اتحادیه و انجمن های متنوع و همسو قرار گرفته اند که با همیاری همدیگر نیروی قابل توجهی در تقابل با زن کشی و اجحاف گری به حقوق زنان کورد شکل داده اند که از هر سو که بنگری جرات اعتراض به پدیده زن کشی و رد قوانین زد زن در جامعه ما را به منصفه ظهور رسانده است.

اول سپتامبر 2013

به دلیل برگزیدن همسر خود یا ارتباط با مرد دیگری در ابتدا مجبور به ترک خانواده و زادگاه خود می شوند، اما این به صورت یک سنت در آمده است که همراه رفتن دختران و زنان با عشاق خود در ابتدای کار به ترک دیار می انجامد، اما در نهایت با مصلحت اندیشی خانواده دختر با مردی که به قول معروف دخترشان را از راه به در کرده است آشتی می کند و زندگی آن دو در یک شرایط آرام و بدون تهدید آغاز می گردد که خود از آمار قتل های ناموسی کاسته است و این امکان را برای زنان و دختران جوان فراهم آورده است که حاضر به قبول مردی نباشند که از بالا به آنان تحمیل شده باشد. بنابراین قتل های ناموسی در درجه اول بیشتر در مناطق روستایی و در میان خانواده هایی اتفاق می افتد که بسیار سنتی و مذهبی هستند، در درجه دوم در بخشی از مناطق کوردستان - نه تمام آن - صورت می پذیرد که زن یا دختر امکان انجام هیچ مانوری ندارد.

همانگونه که بیان شد دلیل و بانی اصلی مثلث سنت، مذهب و دولت است که دست به دست هم داده اند تا دختران و زنان ساختار شکن در جامعه ما به خاک سیاه نشینند. اگرچه من به عنوان یک زن که با تمام وجود سنگینی حاکمیت این مثلث شوم را بر زندگی و جهان درونی خود احساس کرده ام، اما راه حل را در خاتمه دادن به زندگی خود جستجو نکرده ام

امر قتل های ناموسی نیز نقش ایفا می کنند.

اینگونه قتل ها در جامعه کوردستان به کرات اتفاق می افتند و دلیل اصلی آن نگاه مردسالارانه به حق انتخاب زن و برگزیدن راهیست خارج از انتظارات بزرگان فامیل یا در یک کلام نفی ارزش های مردسالارانه و مذهبی حاکم بر خانواده و اجتماع از سوی زنان جسور کورد. لازم به تذکر است که تمرکز ما بر آن بخش از جامعه است که این گونه اتفاقات ناگوار در آن رخ می دهد، وگرنه این به طور کلی سیمای جامعه ما نیست، چرا که خوشبختانه امروز طیف وسیعی از مردان جوان در جامعه کوردستان به دلیل رشد آگاهی و بالنده گی فرهنگی به نیروی حامی حقوق زن بدل شده اند و این خود امید بزرگی را در میان زنان ما پدید آورده است. به عنوان نمونه، چند سال پیش در شهر مریوان یکی از این قتل های ناموسی اتفاق افتاد که در آن مردی همسر خود را به دلیل اختلافات خانوادگی به قتل رساند اما در مراسم تشییع جنازه آن زن بیش از ده هزار از مردان جوان و آگاه حضور یافتند و به این ترتیب نفرت و انزجار خود را از قتل های ناموسی ابراز داشتند.

به طور مشخص می توان گفت که پدیده قتل های ناموسی در همه مناطق کوردستان به یک صورت نیست. به عنوان نمونه در منطقه موکریان (مهاباد و شهرها و روستاهای اطراف آن) دختران و زنان جوان

کشید چرا که قانون مدنی در جمهوری اسلامی ایران عدالت را در مساله حق حضانت اینگونه تعریف کرده است. من خود از قربانیان این قانون ضد زن هستم و متاسفانه فرزندم را از سه سالگی از من گرفتند و تا به امروز که بیش از 8 سال است او را حتی یک بار هم ندیده ام. بنابراین زن جوانی که از سوی همسر تحت شدیدترین شکنجه های روحی روانی و گاه جسمی قرار گرفته، و مناسبات ضالمانه خانواده گی نیز شرایط زندگی را دوچندان سخت کرده است هیچ مرجع قانونی حمایت کننده در محیط زندگی او و در کشورش وجود ندارد که به آن پناه ببرد، و گویی تمام عوامل دست به دست داده اند تا زن جوان کورد یا سر تسلیم در برابر این همه ناعادلتی خم کند و همچو بسیاری دیگر با سیلی صورت خود را سرخ نگه دارد، یا به زندگی خود خاتمه دهد یا همچو من از سرزمین آبا اجدادی خود کنده و راهی دیار غربت شود و این جا نیز مورد بسیاری از بی توجهی ها قرار گیرد که خود داستان دیگری است. 19. 2013

قتل های ناموسی آن روی سکه خود کشی زنان و دختران کورد است. از یک سو خود زن یا دختر به قتل خود اقدام می کند و از سوی دیگر همسر، برادر یا پدر به این امر متصل می شود. از هر سو که بنگریم زن قربانی است و باز همان عواملی که در امر خود کشی دخیل هستند در

دین افنون توده ما ست

خاطرات زنان سوری که از جهاد النکاح بازگشته اند + 18

خاطرات بسیار تأثر آور و دردناک زنانی که توسط مذهب و به امید و توهم رهسپار شدن به بهشت، مسخ شده اند و توسط اسلامگرایان مورد سوء استفاده های جنسی و عملیات تروریستی قرار گرفته اند.

<http://www.youtube.com/watch?v=CLKp8Jh5PVQ>

این فیلم را میتوانید از زبان خودشان در لینک زیر بشنوید و ببینید:

درکشور من ، آنجا که من متولد شده ام در سرزمین مردان استوره ای و زنان تاریخ ساز ، امروز سازنده های تاریخ هم زیر سایه استوره سازان ، گمنام و محو شده اند .
چه سخت است در سرزمینی سرشار از تمدن های نامدار ، خاکی لبریز از زنانی که مردان بزرگی را برای ساختن استوره ها در دامن پر محبت مادرانه ، در آغوش عشق همسری ، دست نوازش دخترانه و دلسوزی های خواهرانه تقدیم جامعه ای کردند که امروز همان زنان از کمترین و ناچیز ترین حقوق اجتماعی خود نیز منع میگردند .

در دیاری که روزگاریست زن تنها موجودی برای رفع عتش شهوت ، حضور فیزیکی دارد ، تمام مادر بودن و همسر بودن و خواهری و حتی دختر بودنش زیر سایه نام زن آنقدر کم رنگ میشود که گاهی خودش نیز فراموش میکند ارزشهای والای برای این لطافت زنانگیست دارد که چه بسا محکتر است از مردانگی بسیاری از مردان است .
در کوچه کوچه های شهر من دیگر بوی از عشق به مشام دلدار نمیرسد ، سر هر برزن تنی برای خودفروشی پیدا خواهی کرد اما هیچ کس نمیپرسد که این تن از چه رو ارزان فروخته میشود ؟
مهم تنی است برای هم خوابی و بردن لذتی چند ، اما آن هنگام که خوی وحشیانه اش فروکش کرد ، آن لطافت شیرین و آن همه لذت تنها یک نام دارد به بدنامی .

من این بی محبتی ها را از جنس مخالف نمیبینم بلکه دلم به درد میاید از خودم و نام زنانه ام که روزگار تا این اندازه چوب فلک بر اندام لطافت و عشق و انسانیتمان زده است .

آنهنگام که کودکت از گرسنگی به سنگ سق میزند ، تن برای مادر بودن بی ارزشترین ارزش است و آنزمان است که همسایه ات تو را تنها به دلیل فروش تنها دارای موجودت بد نامی بد کاره می خواند بی آنکه بخواهد به اندک زحمتی لقمه نانی را هدیه ای کودکت کند شاید که مادرش شبی نه در آغوش درندها بلکه در مهر مادرانه اش تا صبح ذکر عشق کند .

دخترکی که بکارت خود را در قمار بافور و منقل پدر به دستان وحشیانه شهوت پیر مردی هم سن پدر هدیه داده است ، امروز دیگر برایش تن تنها کالای تمسخر کردن حسی به نام عشق پدرا نه است و تنها اوست که دختر بودنش را به کثیف ترین قیمت اما بی ارزشترین بها در خاطراتی دردناک به نام زن ورق زده است .

و اوست که امروز می داند گاها نجوهای عاشقانه زیر گوشش و شاخه گلهای سرخ پر پر شده در عطر تنش تنها برای شبی کفایت میکند که سپیده صحر را شاید با چند تکه کاغذ پرداخت کنند ، شاید هم با لقمه ای نان کپک زده خیرات .

در این سرزمین است که اگر نخواهی هیچ ارزشی را با بهای تنت پرداخت کنی باز به جرم زن بودنت تنها باید سکوت را پیشه گردانی که مبادا با برجسب طلاق اکنون تنت آزادانه ترین فدیة عشق بازی گرگ های خدا ترس بازار مکاره گردد .

برای زن بودن در این دیار باید همچون کاوه ، آهنگری باشی پر توان چون رستم ، دلاوری باشی جنگاور ، سهرابی باید بود نامدار ، اما در نهایت همچنان چون برگ گلها معطر ، چون ابرسبک بال و همچون باران بخشنده .

چنین سخت باید با زندگی جنگید تا باز هم تو را زن خوانند و هدیه ای برای آسایش آنانی که مادر کاوه ها باشی، همسر سهراب ها و خواهر رستم ها و باز هم زن باید بود زن باید ماند .

ادامه صفحه 4

بهرنگ زندی

تمام اهداف و مسائلس را روی اعتصابات و روی اعتراضات کارگران مرد فرار داده است . هر چند که من قائل به این تفکیک جنسیتی در مورد جنبش کارگری نیستم یعنی کارگران را به زن یا مرد تقسیم کنیم، همه این ها بردگان کار مزدی هستند و در واقع زیر استثمار سرمایه داری هستند. ولی آن چیزی که ما باید به آن توجه کنیم این است که این خشونت، استثمار و نابرابری در مورد زنان کارگر به صورت سیاه تری صدق می کند، نه تنها در ایران بلکه در کل دنیا اما خوب چون بحث ما ایران است تمرکز ما بر روی این است که جنبش کارگری در ایران متأسفانه به خواسته ها و مطالبات زنان توجهی ندارد و بخش عمده ای از این مساله به این برمی گردد که جدا کردن جنبش زنان از جنبش کارگری، یعنی این دو جنبش را به صورت دو امر جدا از هم دیدن به دلیل سلطه هژمونیک تفکرات لیبرالی فمینیستی بر رو جنبش زنان است که عمدتاً نمی خواهد با خواسته ها و مطالبات کارگری ارتباط برقرار کند. ولی اگر جنبش زنان واقعی در ایران وجود داشته باشد، جنبش زنان کارگران ایران است که بخش عمده ای از جمعیت زنان را تشکیل می دهند و با حداقل دستمزد کار می کنند زیر خشونت جسمی و جنسی، تحت حمایت هیچ نهاد دولتی و غیردولتی نیستند و متشکل هم نمی باشند، سازمان های کارگری و تشکل های کارگری هم که وجود دارد عمدتاً تشکل های کارگری مردانه است و نمی تواند با خواسته ها و مطالبات کارگران زن ارتباطی برقرار بکند .

رهائی زن: بهرنگ عزیز مسائل کارگری همانطور که خودتان می دانید و به خصوص مسائل زنان کارگر بسیار گسترده تر از آن است که ما بتوانیم با یک یا دو مصاحبه آن را مورد پوشش قرار بدهیم و همین جا یک قولی بدهید و آن اینکه در فرصت های مناسب ما این گفت و گو را ادامه بدهیم و از علاقمندان نیز از همین جا می خواهیم که سوالات و نظراتشان را به ما برسانند تا این که ما بتوانیم مورد بحث و بررسی قرار دهیم./

مردم من پناهنده آبهای آزاد می‌شوند

در میان اخباری که همیشه در طی این چندین سال در صدر هستند، قایق‌های پی در پی واژگون شده پناهجویان است که همیشه بادبانه‌پایشان بالا بوده است. پناهجویانی که تمام زندگیشان از کاردهای به استخوان رسیده منتهی می‌شود به یک امید، به یک شانس، یک استثنا برای ماندن و شاید غرق نشدن و تازه زندگی را از دور بو کشیدن. اما پرونده زیستن‌شان به لطف قانون نوشته شده و مکتوب آوارگی در میان آب‌های آزاد مختومه می‌شود چرا که در سرزمینی به دنیا آمده ایم که از نخستین روز تولدمان باید توبه می‌کردیم، چرا که بالقوه گناهکار بودیم و بالفعل معصیت کار!!! ساحل اما هیچ وقت دور نبوده، از دور دیده می‌شده، همان ساحلی که قانون‌های بشری بر سکوهایشان مراسم افسوس می‌گیرند، همان ساحلی که محافل اجتماعی و انسانی در تابستان بر رویش آفتاب می‌گیرند. همان ساحلی که آرزو بود و حسرت شد. مردمان من اما آزاد می‌شوند چه فرق می‌کند، اینجا هم آبهای آزاد است، راستی آزادی صفت بود یا اسم، نمی‌دانم؟ اما در عمق آنها، دیگر از آن تو هم هست. نه، ببخشید تو از آن او هستی.

آن زمان که جان و نان و زندگی، قافیه ناهمگون بودند بود

تو که زاده خاک طلا خیز بودی؛
تو که صاحب نفت بودی، تو که گاز می‌فرشی، اتم می‌سازی؛
تو چرا گرسنه ماندی، تو چرا گرسنه رفتی؟
تو که امام زاده بیژن داری، تو که ولی‌امرغموار داری، تو که اختیارات داری، تو که انتخابات می‌کاری، تو چرا واماندی، به کجا می‌رفتی؟

مردان و زنان و کودکان یک عمر خفگی

تو که زن بودی، تو که خوب، بی وزن شده بودی میان خیابان‌های بی صاحب و لابلای امرهای به معروف نشسته‌ی مضحک، تو که تجربه داشتی میان خفگی گره‌های روسری و بغض‌های خاموشی، میان درد زایش، از تجاوزمشروع فقه به قانون خانواده؛
و سبک بودی میان اصول کافی و توضیح‌المسائل بالای ۹ سالگی ات، تو چرا واماندی، به کجا می‌رفتی؟
تو که مرد بودی مرد، صبور و خسته و سنگین، صبح که می‌شد غرق می‌شدی میان گرانی و سنگینی و تباهی، میان فشار خون متصل به نمودار قیمت؛
و حقت می‌شد حرفهای فرو خورده از اربابان بی لیاقت اقتصاد اسلامی و اسلام اقتصادی؛
مگر تو قطره‌ای از آن دریا دریا آوارگان میدان‌ها و چهارراه‌ها نبودی؛ تو چرا واماندی، به کجا می‌رفتی؟
و اما کودکان
کودکان فهیم کوچک، کودکان درک نابرابری‌های بزرگ؛
کودکان حقوقهای رو سیاه بشری؛
کودکانی که موج‌ها می‌شوند آخرین آغوش سخاوت برای دربه دری‌هایشان.
به اینجا که می‌رسیم واژه‌ها یک به یک آب می‌کشند، و قانون‌های برابری ما و آنها بوی نم می‌دهند.
بخواب آروم بخواب دلبندترین که آبروی دنیا را آب برد.

ما به کجا می‌رفتیم، ما چرا وا ماندیم؟

ما فاتحان عبور از خود، ما رقاصکان بنفش خیابان‌های سیاه؛
ما متوسلین امامان دوازده گانه و چهارده گانه دو گانه سوز؛
ما امت تا ابد بدهکار همیشه در صحنه؛
ما به کجا می‌رفتیم، ما چرا وا ماندیم؟

و آخرین حرف که هیچ وقت آخر ندارد

دیدی که حق داشت مادر همیشه نگران، آنقدر این کوله بار لاکردار را بازو بسته کرد تا چشم‌های تر شده اش، تار شد و آخر هم یک چیز مهم جا ماند که داغ دلش را تازه تر کند....

فستیوال سالانه پراید گزارشی از سازمان رهائی زن - استکهلم

زیار همت: در فستیوال سالانه پراید هستیم. فستیوالی که ازدل یک جنبش حقوق بشری در دهه هفتاد بوجود آمده. امسال برای سیزدهمین سال پیاپی بازهم سوئد هرچه با شکوهتروبهتر به برگزاری این فستیوال که زمان و مکانی است با هدف جلوگیری از اعمال هرگونه تبعیض بر علیه اقلیتهای جنسی پرداخته است. همجنسگرایان، دوجنسگرایان، دگرجنس گونگان و دیگر دگرباشان جنسی با پرچمهای رنگین کمانی خود که نماد این قشر جامعه است در طی مدت هفت روز این فستیوال دور هم جمع شده و به جشن و شادی و رقص و پایکوبی و همچنین طرح مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی مربوط به خود میپردازند و همچنین مردم و جهانگردان و نهادها و فعالین آزادیخواه و برابری طلب بسیار زیادی به حمایت از برگزار کنندگان این جشن در آن حضور پیدا میکنند. سازمان رهائی زن نیز با حضور خود در این مراسم اعتراض خود را به تبعیض و نابرابری و حمایتش را از این قشر اعلام میدارد. با دوربین تلوزیون رهائی زن همراه باشید برای دیدن گوشه هایی از بزرگترین فستیوال پراید در شمال اروپا.



افزایش همسرکشی در ایران

همسرکشی از جمله جرائم بسیار قدیمی تاریخ بشر است که در طول دوران‌های مختلف به دلایل متعدد با تغییرات فراوانی روبه‌رو بوده است. به طور معمول زنانی مرتکب قتل همسرانشان می‌شوند که با او احساس خوشبختی نمی‌کنند. زنان وقتی خود را با خشونت روبه‌رو می‌بینند، پس از مدتی درمی‌یابند که نمی‌توانند روبه‌رو رفتار همسرشان را تغییر دهند. بنابراین به تدریج او را یک شکنجه‌گر و ظالم تلقی کرده و آرزوی مرگش را می‌کنند.

به گزارش سلامت نیوز به نقل از سایت قانون؛ مردان نیز اغلب بر اثر عصبانیت‌های آنی یا شک دست به قتل همسران خود می‌زنند. از سوی دیگر بررسی قتل‌های سال ۹۱ نشان می‌دهد ۳۳ درصد قتل‌ها با انگیزه اختلافات خانوادگی رخ می‌دهد و قاتل و مقتول با هم نسبت فامیلی دارند. حال از میان قتل‌های خانوادگی بیشترین آمار مربوط به همسرکشی به خصوص قتل زنان به دست مردان است. امروز با نگاهی به صفحه حوادث روزنامه‌ها و نشریات به روشنی درمی‌یابیم که وقوع قتل‌های خانوادگی به‌ویژه همسرکشی زنگ خطرهای جدی را به صدا درآورده است.

در این زمینه و ریشه‌های وقوع همسرکشی در ایران گفت‌وگویی با قاضی حسین اصغرزاده و حسن رسولی دو تن از قضات جنایی تهران انجام دادیم که با توجه به سابقه طولانی در رسیدگی به پرونده‌های جنایی این معضل اجتماعی را مورد بررسی کارشناسی قرار دادند.

چه میزان از قتل‌های خانوادگی مربوط به همسرکشی است؟

اصغرزاده: در این رابطه باید آمار منتشر شده را در نظر گرفت و پاسخ به این پرسش کاملاً نیاز به استناد به آمار دارد اما تعداد پرونده‌های مربوط به همسرکشی که برای پیگیری و دادرسی در اختیار اداره آگاهی و دستگاه قضایی قرار می‌گیرد چشمگیر و قابل توجه بوده و به طرز محسوسه تعداد پرونده‌های همسرکشی بالاست. رسولی: بر اساس پرونده‌هایی که برای رسیدگی نزد ما در دادگاه فرستاده می‌شود به روشنی می‌توان گفت که میزان بالای از قتل‌های خانوادگی مربوط به همسرکشی است.

مهم‌ترین انگیزه‌های همسرکشی در ایران چیست؟

اصغرزاده: انگیزه و علل این دست قتل‌ها از دو برای قابل بررسی است. دسته اول بحث قتل‌های اتفاقی که در پی خشونت موجود در خانواده‌ها به وجود می‌آید که در بسیاری اوقات یک درگیری ساده و به دنبال آن یک ضرب و جرح و زد و خورد عادی و بدون هیچ انگیزه قبلی اتفاق می‌افتد که متهم هیچگاه حتی به فکرش هم نمی‌رسیده این درگیری ممکن است منتهی به قتل شود. در این دست درگیری‌ها آلت قتاله معمولاً همان وسایل خانه است مانند چاقو و فیچپی و اجسامی که در هنگام یک درگیری خانگی پرتاب می‌شود یا از آن به عنوان جسم سخت و نوک تیز برای آسیب رساندن به مقتول استفاده می‌شود. در دسته دوم ما با قتل‌هایی مواجه هستیم که با طرح نقشه قبلی و با انگیزه‌های روشن به مرحله اجرا می‌رسد. این دست قتل‌ها معمولاً در پی رابطه نامشروع همسر و افشا شدن آن نزد دیگری اتفاق می‌افتد. رسولی: مسائل فراوانی در خانواده‌ها منجر به اختلافات شدید میان زوجین و به دنبال آن همسرکشی می‌شود. از جمله این دلایل می‌توان به مسائل جنسی و خیانت، کم‌رنگ شدن نقش اعتقادات در برخی خانواده‌ها، پایین آمدن آستانه تحمل زوجین و کاهش روحیه گذشت و فداکاری و درک متقابل میان آن‌ها، تعصب مردها، بدرفتاری زوجین و اعتیاد اشاره کرد.

چه تفاوتی در قتل زنان به دست مردان و مردان به دست زنان است؟

اصغرزاده: در قتل‌هایی که معمولاً پس از افشای رابطه نامشروع همسر به وقوع می‌پیوندد واکنش آقایان و زنان کاملاً متفاوت است و هنگامی که اتهام رابطه نامشروع متوجه خانم باشد بیشتر اوقات منجر به قتل می‌شود. چرا که واکنش زنان به مسئله خیانت متفاوت است. حال آنکه مردان به خاطر مسئله تعصب و آبرو به جای اثبات جرم و حل مسئله معمولاً به آخرین راه و بدترین راه که همان قتل است روی می‌آورند. رسولی: مشاهد می‌کنیم که در بیشتر این قتل‌ها مردان قربانی هستند. مثلاً در یک فقره قتل عمد یک مرد به قتل می‌رسد و مردی متهم شناخته می‌شود قصاص خواهد شد. در این میان زنی که در حقیقت باعث بروز قتل می‌شود زنده است. ما پرونده‌های زیادی داریم که تاثیر نفر سوم در آن‌ها به روشنی دیده می‌شود که این نفر سوم همان فرد است که با زن در ارتباط بوده که یا کشته می‌شود یا متهم شناخته می‌شود و حکم قصاص برایش صادر می‌شود. در پرونده‌های همسرکشی نقش نفر سوم خیلی مهم و تعیین کننده است.

در همسرکشی به دست زنان شاهد هستیم قاتل نفر سوم است و اتهام زنان در این قتل‌ها چیست؟

رسولی: بله تقریباً همیشه پای نفر سوم در میان است که البته هم برای زنان هم برای مردان مصداق دارد. جالب اینجاست که در پرونده‌های همسرکشی بیشتر مشاهده می‌کنیم که متهم در ابتدا اظهار می‌کند که همسرش خودکشی کرده که در طول تحقیقات پرونده وقوع قتل عمد محرز می‌شود.

میزان همسرکشی در چند سال اخیر روند کاهشی داشته یا افزایشی؟

اصغرزاده: مانند جرائم دیگر رو به افزایش بوده است و پرونده‌های فراوانی با این موضوع برای بررسی و تصمیم‌گیری در دست نهادهای قضایی است. رسولی: در حالت کلی جرائم و میزان ارتکاب به جرائم روند رو به رشد دارد و هر روز در حال افزایش است و به تبع آن همسرکشی هم رو به افزایش داشته است که همه این‌ها وابستگی مستقیم با رشد معضلات اجتماعی دارد.

مشکل زنان در طلاق چه تاثیری در وقوع همسرکشی دارد؟

اصغرزاده: به طور قاطع می‌توان گفت که تاثیر گذار است، زیرا معمولاً زن و شوهری اقدام به طلاق می‌کنند که مشکلات آن‌ها حل نشده باقی مانده است و راهی برای ادامه زندگی با هم نمی‌بینند. با طلاق که همان فسخ عقد نکاح از سوی مرد یا به اذن دادگاه صورت می‌گیرد مشکل به صورت ظاهری حل می‌شود و دیگر آن زندگی مشترک ادامه پیدا نمی‌کند، اما اگر به هر دلیلی این طلاق صورت نگیرد اما مشکلات حل نشده باقی بمانند گاهی اوقات ادامه این زندگی منجر به بروز مشکلات فراوانی مانند خیانت و یا قتل همسر خواهد شد.

رسولی: بالطبع هنگامی که زنی یا مردی به هر دلیل تصمیم به طلاق می‌گیرد و از آن زندگی رضایت ندارد کم‌کم پای نفر سوم را به رابطه باز می‌کند که همین معضل منتهی به بی‌اعتمادی و درگیری و قتل خواهد شد.

چند درصد همسرکشی‌ها منجر به رضایت می‌شود؟

اصغرزاده: در این زمینه آمار دقیقی در دست نیست. رسولی: بیش از نیمی از این پرونده‌ها منتهی به جلب رضایت اولیای دم از طریق پرداخت دیه می‌شوند.

وظیفه پیشگیری از این دست قتل‌ها بر عهده کیست؟

اصغرزاده: معمولاً ارگان‌ها و نهادهای دولتی و غیر دولتی فراوانی درگیر این معضل می‌شوند. دستگاه قضا و نیروی انتظامی معمولاً بعد از وقوع جرم به این جرائم رسیدگی می‌کنند اما بازهم با عملکرد قاطع در برخورد با مجرمان و نحوه صحیح اجرای قوانین درمیزان بروز این جرائم بی‌تاثیر نیست. نقش رسانه هم غیر قابل چشم‌پوشی است؛ چرا که یک آگهی ساده و کوتاه بازرگانی منجر به افتان مخاطب برای خرید کالا می‌شود. حال با در نظر گرفتن نقش فرهنگی و تاثیر یک فیلم و سریال که ساعت‌ها و گاهی ماه‌ها پخش می‌شود، می‌توان آن را خیلی تاثیرگذار دانست.

در بسیاری از فیلم و سریال‌ها به‌طور مثال همان فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی معضلات مطرح می‌شود اما راه حل و فرجام این معضلات به روشنی گفته نمی‌شود. مثلاً اعتیاد و به دنبال آن مشکلات خانوادگی و اجتماعی به تصویر کشیده می‌شود اما در روند داستان برآیند و نتیجه این ناهنجاری در خانواده و اجتماع مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. از سویی شاهد هستیم که پرداختن به اصول اخلاقی در فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی بسیار کم رنگ شده است. برای مثال می‌بینیم که در دیالوگ شخصیت‌های اصلی داستان مکالمه‌ها با سلام آغاز نمی‌شود. بیشتر خانواده‌هایی که زندگی آن‌ها در این داستان‌ها به تصویر کشیده می‌شود انسجام ندارند. طلاق و پراکنده زندگی کردن اعضای یک خانواده خیلی معمولی به تصویر کشیده شده و به نوعی مسئله طلاق عادی به نظر می‌رسد حال آنکه تمام این‌ها خود ضد تبلیغ‌هایی بسیار تاثیرگذار برای مخاطبان این آثار به شمار می‌آید. از سویی نقش نهادهای فرهنگی دیگر که از ابتدای هر فرد دخیل هستند باید مورد توجه قرار گیرد.

نقش فرهنگسازي نهادهای آموزشی مانند مدارس و مساجد و بخش فرهنگ و البته از سویی دیگر نقش و رسالت فرهنگی مراکز مشاوره برای رسیدگی به مشکلات زوجین خیلی مهم است. متأسفانه در سال‌های اخیر عمر زندگی مشترک رو به کاهش رفته است که مشاهده شده مراکز مشاوره هم به این معضل دامن می‌زنند و در روند جلسات مشاوره قطع زندگی مشترک با طلاق را تو صیه کرده‌اند که این خود مهربان‌ترین است بر سهل‌انگاری بسیاری از مشاوران خانواده و روانشناس‌ها در هنگامی که می‌توانند با راه‌حل‌های ساده در پیچه‌هایی امیدی را در آن زندگی‌های مشترک باز کنند. رسولی: نقش رسانه‌ها و خوراک فرهنگی که از راه‌های مختلف در اختیار خانواده قرار می‌گیرد خیلی مهم و تعیین‌کننده است. به طور مثال در فیلم و سریال‌های تلویزیونی می‌توان مفاهیم اخلاقی را بهتر گنجاند و پس از اتمام پخش سریال مورد نقد و بررسی‌های کارشناسانه قرار داد.

مصرف شیشه چه نقشی در همسرکشی دارد؟

اصغرزاده: از موارد مهمی که در سال‌های اخیر در خانواده بسیار شدت گرفته است بحث اعتیاد زوجین به مواد مخدر و تبدیل آن از مواد گیاهی و طبیعی سابق به مواد صنعتی جدید مانند شیشه و کراک و مواد روان‌گردان است. مواد مخدر صنعتی نقش توهم‌زایی قوی دارند که در بیشتر موارد توهمات ناشی از مصرف این مواد باعث عدم کنترل ذهنی می‌شود که در جریان درگیری‌ها فرد را به سوی استفاده از اشیای نوک تیز و برنده و سرانجام قتل سوق می‌دهد.

رسولی: نقش مواد مخدر و روانگردان در بروز انواع قتل‌ها به ویژه همسرکشی غیر قابل انکار است و البته ورود مواد مخدر صنعتی به کشور این معضل را دوچندان کرده است.

یک زن پاکستانی بر اساس حکم یک دادگاه قبیله‌ای به جرم داشتن تلفن همراه، سنگسار شد. - تیر ۲۴م، ۱۳۹۲ روشنگری

به گزارش ایسنا، عریفه، زن جوان پاکستانی در یازدهم ژوئیه ۲۰۱۲ به جرم داشتن یک تلفن همراه توسط عمو و دیگر اقوامش سنگسار شد و در حالی در بیابانی دور افتاده از روستای محل سکونتش به خاک سپرده شد که هیچکس، حتی دو فرزندش اجازه حضور در مراسم تدفین وی را نداشتند.

زنان پاکستان اغلب قربانی اینگونه قضاوت‌های غیرقانونی در این کشور می‌شوند و این حادثه فقط نمونه‌ای از فرهنگ مردسالارانه در جامعه پاکستان است، در حالیکه زنان مجبورند تحت سلطه آن‌ها باقی بمانند. به دلیل نبود یک دستگاه قضایی مناسب در پاکستان، اغلب کسانی که دارای قدرت هستند و اراده خودشان را تحمیل می‌کنند از مجازات مصون می‌مانند.

پلیس ایالت پنجاب اطلاعات اولیه و گزارش مربوط به آن را ثبت کرده، اما تاکنون هیچکس بازداشت نشده است. این حادثه نمونه بارزی از عدم اجرای قانون در پاکستان است و دولت اغلب در مواجهه با سنت‌های قومی - قبیله‌ای، مذهبی و فئودال سکوت اختیار کرده و بی‌تفاوت بوده است.

سنگسار وسیله‌ای است برای مجازات زنان و اقبال آسیب‌پذیر جامعه‌ای چون پاکستان و به نظر می‌آید که خشونت تنها راه مقابله با آن‌هاست و به هنگام استفاده از اینگونه مجازات حقوق زنان همیشه پایمال می‌شده است.

در پاکستان داشتن تلفن همراه برای یک زن جرمی بسیار بزرگ است و حتی از تجاوز دسته‌جمعی، قتل و بمب‌گذاری که هر روزه در این کشور اتفاق می‌افتد و تقریباً هیچوقت منجر به مجازات نمی‌شود، بزرگ‌تر تلقی می‌شود.

بازماندن سالانه ۲۰ هزار دانش‌آموز از تحصیل

روزنامه تهران امروز از قول علی باقرزاده رئیس سازمان نهضت سوادآموزی خبر داده است: «سالانه ۲۰ هزار دانش‌آموز از تحصیل بازمی‌مانند و بخش عمده دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند.»

این روزنامه گزارش داده است که بسیاری از دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل «در حاشیه شهر با خانواده‌ای آسیب‌دیده زندگی می‌کنند که خانواده به آنها اجازه ورود به مدرسه را نمی‌دهد» و گروهی دیگر از دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل هم «به دلیل مسائل مربوط به هوش و توانمندی‌های ذهنی به مدرسه وارد نمی‌شوند چرا که تعداد زیادی از آنها کودکان استثنایی هستند که خانواده‌ها آنها را پنهان کرده و به مدرسه نمی‌فرستند.»

«محرومیت از تحصیل یکی از بزرگترین مشکلاتی است که کودکان با آن روبه‌رو می‌شوند»، نوشته است: «آمارهای اعلام شده از سوی سازمان نهضت سوادآموزی نشان می‌دهد یکی از اولویت‌های مهم دولت یازدهم باید به جذب دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل اختصاص یابد.»

تقی ابوطالبی احمدی عضو هیات علمی دانشگاه فرهنگیان در گفت و گو با روزنامه تهران امروز «فقر را مهمترین عامل محرومیت از تحصیل کودکان کم سن و سال اعلام کرده و گفته است: «دولت باید برای گسترش عدالت و بازگرداندن کودکان محروم از تحصیل به چرخه آموزشی برنامه ویژه‌ای داشته باشد.»

دختر 16 ساله قربانی قتل ناموسی بدست پدر شد

رئیس پلیس آگاهی فرماندهی انتظامی استان کرمان گفت: پدري که از رابطه دخترش با یک پسر جوان 20 ساله با خبر شده بود، یک روز در مزرعه دخترش را مورد هدف گلوله قرار داد.

سرهنگ هوشنگ پوررضاقلی امروز در گفتگو با باشگاه خبرنگاران؛ به تشریح در مورد پرونده قتل دختر 16 ساله توسط پدرش پرداخت و اظهار داشت: در یکی از شهرستان‌های استان کرمان یک دختر 16 ساله دبیرستانی در پی برقراری دوستی با یک جوان 20 ساله از خانه خارج می‌شود.

وی افزود: عدم حضور این دختر به شدت در خانواده وی ایجاد حساسیت می‌کند و این موضوع به گوش دختر و پسر می‌رسد و دختر به یکی از بستگان خود پناه می‌برد و پس از دو سه روز غیبت به منزل می‌رود.

پوررضاقلی ابراز داشت: این دختر بعد از یک کتک کاری شدید پس از برگشت به منزل در هفته بعد از وقوع این ماجرا در روند عادی زندگی وقتی به داخل مزرعه می‌رود با شلیک سلاح شکاری پدر به قتل می‌رسد و در قبری دفن می‌شود که در عمق شش متری مزرعه از قبل آماده شده بود.

وی بیان کرد: متهمان این پرونده بعد از حدود شش ماه دستگیر شدند و بعد از انکارهای طولانی اقرار کردند و با حضور مقامات قضایی و راهنمایی خانواده مقتول و با استفاده از بیل مکانیکی جنازه وی از قبر خارج شد.

این مقام انتظامی اذعان داشت: دو اندیشه و تفکر غیرمنطقی و غیرعادی در این خانواده وجود داشته است که یک تفکر برقراری رابطه با جنس مخالف را ممنوع نمی‌داند و در همان منزل تفکری وجود دارد که رابطه با جنس مخالف را برابر با مرگ می‌داند. پوررضاقلی افزود: این دو اندیشه بسیار از هم دور هستند و وقتی به هم می‌رسند به مرگ منجر می‌شوند

برای همکاری با سازمان رهائی زن می‌توانید با نمایندگان آن در کشورهای مختلف تماس بگیرید

سن دیگو جنوب کالیفرنیا: **فیروزه فرهی**

تلفن تماس: 858-531-1344

ایمیل: firouzeh.farrahi@yahoo.com

Location: 5240 fiore TER #213

San Diego"Ca 92122

جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلایر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

انگلستان: **دیانا نامی**

تلفن تماس: 00447862733511

ایمیل:

دیگر نقاط آمریکا: **مینو همتی**

ایمیل: MinoHemati@GMail.com

استکهلم: **بری زارع**

تلفن تماس: 0046762308064

رعنا کریم زاده

تلفن تماس: 0046739286842

آدرس: ABF, Halndenterminalen 3

ساعات ملاقات، شنبه ها یک تا پنج بعد از ظهر

دیگر نقاط سوئد: **سالار کرداری**

تلفن تماس: 0046700194503

گوتنبرگ: **آفاق وکیلی**

تلفن تماس: 0046762518188

ایمیل: rahai_zan@yahoo.com

آلمان: **شراره رضائی**

تلفن تماس: 004915210189801

ایمیل: Shararehrezaei.p@gmail.com



تلوویزیون رهائی زن از "گامال یک" روی ماهواره "ملت برد" هر هفته روزهای جمعه 17:30 به وقت

تهران و بازه‌نخ، شنبه 17:30 به وقت تهران می‌توانید بیننده تلویزیون رهائی زن باشید

فرکانس ماهواره:

Frq 11179

Syb 27500

Pol H

FIC 3/4

میوه‌ستی از نوامبر سال 2004 به تهیه و تولید این برنامه پرداخته و مسایل و محصولات زنان در ایران و خارج از

ایران را با میهمانان برنامه بر بحث میکندارد.